V-51
March 05, 1976

د کمکیانو انیس

مجله هفتگی - پنجشنبه ۱٤ حوت ۱۳٥٤

اطلا عات او کلتور

مترجم (م، اکر م ی)

پیتر و هلن

پدر پیتر برای پیتر یک کراچی گک خریده بود . یک روز پیتر به عقب مادر کلان خود دوید وصدا کرد . ما در کلان کرا چی گک جدید مر ا ببین

بیا من بتو اجاز ه میدهم که در کراچی گکم سو ا ر شوی .

مادر کلان خندیده و گفت: من بزرگ هستم در کرا چی گک تو سوار شده نمیتوا نم.

پیتر گفت: پس کی همرای من سوار خواهد شد من میروم وهلن راپیدا میکنم شاید اودر کراچی گکم سوار شود .

پیتر باکرا چی خوددو ید، دویده رفت وخواهر خود هلن راپیدا کرده صدا زد .

هلن بیا .ما میتوا نیم با کراچی گک جدید بازی کنیم. بیا من بتو اجاز ه مید هم که در کراچی گکم سوار شو ی.

هلن گفت : تشکر پیتر .من حالا سوار شده نمیتوا نم کار دارم . برو رفقای جد یدمارا پیدا کن . برو جو ن ودگ راپیدا کن شاید آنهادرکراچی گک همرا یت سو ار شوند .

پیتر بیرو ن رفت و جون راپیدا کرد . آه. جون بیا ، بیا سوار شو در کرا چی گک جدیدم سوار شو .

بیا سوار شو من امیدوارم که کراچی گک تیز بدود .

جون گفت : من حالاسوار شده نمیتوانم برای گد یهای خود لباس میدوزم. برو دگ را پیدا کن شاید اوهمراه تو در کراچی گک سو ار شود.

پیتر رفت ودگ را پیدا کرد دگ وپیتر آنروز یک ساعت در کراچی گک سوا ر شدند گا هی پیتر در کراچی سوار میشد و دگ کرا چی گک را کش میکرد وگا هی دگ سوار میشد و پیترآنرا کش میکرد .

بعضی او قات هردو یشان در کراچی گک می نشستندآن روز آن دو رفیق خورد سا ل خیلی ها خو شحال بودند .

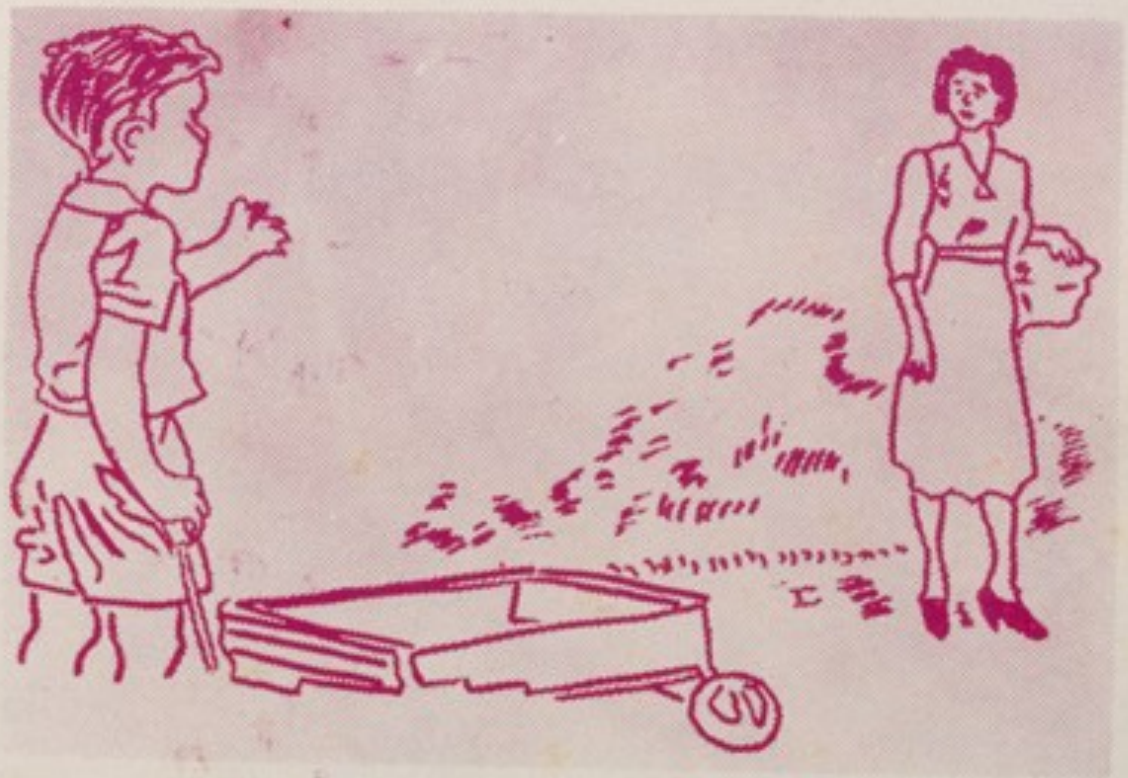

یادداشت هفته

مجله هفتگی پنجشنبه ۱۴حوت۱۳۵٤ شماره ۵۱ سال هفتم

هفته های شناسایی با محیط مکتب

دختران و پسران گرامی‌وارجمند!

شما میدانید که‌دولت‌جمهوری‌ما همانطوریکه در ساحه‌های دیگر حیات ملی،اقتصادی و اجتماعی افغانستان قدمهای باثمر و انکشافی برمیدارد ، از معارف واهل معارف هم بی خبر نمانده‌است .چنانچه رهبر ملی‌ما بنا غلی محمد داؤد دراکثرخطابه‌های شان در مورد نو جوانان ونسل جدید کشورمطالب ارزنده رابیان داشته اند . ریفورم‌یا آوردن‌اصلاحات‌درمعارف یکی‌از اهداف عمده دولت جمهوری ما را تشکیل‌میدهد .

درسال جدید تعلیمی‌که بزودی آغاز میگردد ، یك تصمیم مفید و جالب دیگردولت جمهوری ما عملی خواهد گردید، این‌تصمیم تعیین دو هفته‌اول‌سال تعلیمی برای شاگردان صنف‌اول بحیث هفته‌های شناسایی می‌باشد .

درین‌دو هفته شاگردانیکه‌تازه به صنف اول شامل میشوند به رهنمایی‌معلمان‌خودبا محیط مکتب آشنا میگردند.

درین هفته ها آنها با صنف‌خود ، ساحه مکتب ، اتاق سر معلم ،کتاب حاضری ،زنگ در سی تفریح ها ، با معلمین وهمصنفان خود بقدرکافی آشنایی حاصل میکنند

چون دختران و پسران‌زمانیکه تازه به صنف اول شامل میشدند در گذشته‌برای مدت زیادی با محیط جدید یعنی مکتب نابلد می‌بودند، بنا بر این این تصمیم جدید بدون شك بحال‌دختران‌وپسران مفید واقع شده، تا اندازه زیادی ترس شانرا که‌به‌اثر نابلدی بوجود می‌آمد از بین خواهد برد.

ما برای‌دختران‌و پسرانیکه‌تازه‌امسال بصنف اول شامل میشوند مؤفقیت‌های زیادی راآرزو میکنیم و امید وارهستیم هفته‌های شناسایی برای شان خوشایند باشد.

عکس سخن میگوید

ذوق هنری در اطفال نیـــز وجود دارد، چنانچه به نقاشی، به رنگ ها و نغمات‌مو سیقـی اطفال نیز بیعلاقه نیستنـــــد. همچنان درسایر هنر ها، ما نند تمثیل، رقص و غیره اطفـا ل مستعدی توجه بزرگ سا لان را بخود جلب نموده حتی‌تعجب‌ایشان را بر انگیخته انـــــد. طوریکه درعکس مشاهده‌میکنید سه کودك با علاقه زیاد بارنگ‌های آبی میخوا هند نقا شـی کنند.

اطفال عزیز! اگر به‌نقا شی‌علاقه دارید بکو شید استعداد خود را از همین حالا پر و رش بدهید، شاید به اثر مشق و تمرین زیاد روزی نقا شـــــ برجسته ای شوید.

LIBRARY OF CONGRESS
ISLAMABAD OFFICE
3 1 MAR 2005
G CONTINUATIONS

فریده آرزو دارد داکتر شود

فریده سید زاده نیز از شاگردان با استعداد یست که وی توانسته است باگرفتن درجات عالی از جمله شاگردان ممتاز مکتب سعد الدین انصاری محسوب گردد.

وی متعلمه صنف پنجم بوده دختر خیلی ذکی وبا هوش است نظر به لیاقتی که از خود نشان داده به گرفتن تحسین نامه ای نیز موفق گردیده است.

ازوی پرسیدم علت موفقیت به درسها چه بوده گفت:

به نظرم بهترین راه موفقیت برای یك شاگرد خواندن درسها است به صورت منظم وحل مشکلات درسی به روزمره اگر یك شاگرد کار امروز رابه فردا می گذارد وخواندن درس را تنها مربوط به امتحان ونمره بداند هیچگاه موفق شده نمی تواند.

ـ به کدام مضامین بیشتر علاقه دارید؟

ـ به رسامی و خطاطی علاقمندی زیادی دارم وآرزو دارم تا بتوانم به جوائز رسامی اشتراك نمایم.

ازوی پرسیدم آیا به دوخت وبافت. آشنایی دارید؟ گفت:

در پهلوی درس مکتب برای یکدختر ضرور است تابه بافت و دوخت وآشپزی آشنایی داشته باشند وخودم نیز علاقه زیاد دارم. تابهترین خوراکه ها را بپزم ولباس برای خود بدوزم واین یکی از آرزو هایم است و رخصتی های زمستان را برای همین کار اختصاص داده ام.

ـ پرسیدم: آیا مجله رامی خوانید؟

گفت: مجله را همیشه مطالعه می کنم و به صفحه سرگرمی ها علاقه زیاد دارم و جدول های آنرا همیشه حل می نمایم و رشته مورد علاقه فریده در آینده طب است تاخدمت به هموطنان خود نماید.

فریده سید زاده

حسنیه

هفت ساله است در صنف سوم درس میخواند، واگرچه تاکنون حتی زبان کودکانه اش درست نشده است، باانهم به تعقیب دروس خود وخواندن کتاب ومجله ذوق زیاد دارد وی اشعار زیادی راحفظ دارد وگاهی بشعر جنگی ابراز علاقه میکند.

زرغونه‌ادی

حق به هیڅکله در پل نکړم څو د غلیم په وینو سره نکړی لاسو نه

خو ږو دو ستانو!د کمکیانو
انیس ښکلی اوپه زړه پو ری
مجله زیار با سی چه په‌خپله
هر گڼه کښی د گـــران
افغا نستان د ملی او علمی
قهر ما نا نو اونو میالیوڅخه
یو یوشخصیت ستاسی‌دخبرتیا
لپاره چاپ کړی‌دادی پدی گڼه
کښی د هیواد ذنا متو او نو-
میا لیو قهر ما نو میر منوپه
سلسله کښی زر غو نه ادی
معر فی کیږی .

گرانو کو چنیا نو !زرغونه
ادی زموږ د لر غو نی هیواد
ذقهر ما نا نو میر منوپه لړ
کی یوه داسی ملی قهر مانه
تیره شوی ده چه رښتیا هم
وطن پا لو نکی مور وه اود
وطن‌او اولس دخپلواك ژوند

اوملی شها مت‌دخوندی‌ساتلو
په‌لاره کښی یی اوږ دی او نه
هیریدو نکی مبار زی کړیدی
زر غو نه ادی د کند هار
ولایت د کدنی په کلی کښی

زو کړی او هلته لو یه شوی
ده. په قوم اڅکزی وه هغـه
وخت چه زر غو نه ادی‌خوانه
شوه ،دخپل وخت او شرایطو
په‌غیږ کښی‌یی‌د وطن او خلکو
دواقعی خد مت په مقصـــد
احسا سات را وپا ریدل اود
خپل ملی‌پت اوناموس‌دخوندی
ساتلو په منظور یی‌د خارجی
دښمنا نو په مقابل‌کښی‌دنظر
اوعمل له‌مخی داسی مبا ر زه
پیل‌کړه چه نتیجی یی نـــه
یوازی په هغه وخت کښـــی
بلکه په‌را ور سته او اوسنی
وخت کښی له ورا یه ښکاره
اودمنلو وړ دی. حقیقت داذی
چه زر غو نه ادی دافغا نـی
غیرت ،مـــیړ انی توری او
شهامت یوه خرگنده نمو نـه
گڼلی شو .

گرا نو کو چنیانو !زرغونه
ادی دزمرك خان پښتو ن بابا
میرمن او دریدی خان مور ده
ریدی خان یو ذاسی پښتون
ځلمی وو چه دزر غو نی‌ادی

سپیڅلی او دشها مت څخه
ډکی شیدی رو د لی اودا کو-
چینوالی څخه یی د خپلی مور
لخوا دخپل هیواد او خلکود
ازادی او هو سا ژوند په
خاطر ملی درسو نه زده کړی
وه. همد غه وجه ده‌چه‌ریدی-
خان دځوانی په ټا بی پدی
ښه پو هیده چه هیواد څه
شی دی اودا خلکو ذنیکمر غی
او دخو شحا له ژوند په‌مقصد
باید څه وشی او هر هغه
خارجی قوت چه د یوه اولس
خپلوا کی اخلی هغه د خلکو
واقعی دښمنا ن ذی او با ید
سخته مبار زه اومجا دله‌ور
سره وشی .

گرانو کو چنیا نو ! هغه
وخت چه انگریزانو د دو هم
ځل‌د پاره زموږ دتا ریخی او
لرغو نی هیواد د تسلط‌په
غرض زموږ پر خاوره هجوم
راوړ اود خپلو شو مو او غیر
انسانی اعمالو د عملی کیدو
په هیله یی ډیر ظلمونه او
خرد بگاری وکړی زیا تی
میندی یی‌کونډی‌اوډیر سرونه
یی‌پر ی‌کړه او بی شما ره
ورا نی یی منځ‌ته‌راوړی ځکه

نود کندهار دنیولو خیال یی
په سر کښی پیدا شو اوخپل
فوځونه یی هغی خوا ته
ولیږل په کند هار کښی‌د
نورو ملی قهر ما نانو او
غا زیا نو په‌ډله‌کښی‌ریدی‌خان
هغه ځوان وو چه دانگریزانو
په‌مقابل کښی یی د جهاد
اعلان وکړ او ټول افغا نان
یی‌دهیواد دخپلواکی‌او ساتنی
په مقصد راوپا رول اوهغوی

د نومیالی

ته‌یی‌پدی ملی اومقدسه لا ره‌کی گټوری لار ښوونی‌وکړ ی
تاریخ لیکی . هغه مهال چه زر غونه ادی دخپل یوازنی
او با شه ها مته زوی د دغه‌ملی اقدام څخه خبره شوه
دډیری خو شحا لی څخه یی‌اوښکی پر باړ گانو را روانی
شوی ورو سته‌یی خپل زوی‌ځان ته راوغو ښت او دا
رنگه یی‌ورته وویل:

رید یه زو یه !ستا خیال‌دی چه یوا زی ته زلمی یی،
زور ور یی. های په‌ځان‌مغرو ره ! ته به دخار جی
دښمنا نو په مقا بل کښی‌د نورو افغا نی ځوا نا نو سره
دجنگ په میدا ن کښی توره‌وهی .زه به پا تیږم را تیر
شه پدی وخت کښی یی‌ریدی‌په ټنده مچ کړ او وی ویل:
زویه! ټول به یو ځای سره‌ځو ،څو چه ځانو نه تر
هیواد قر بان کړو !

وایی ، کله چه ریدی‌خان دخپلی میړ نی‌او با شهامتی
مور څخه پو رتنی خبری‌وا ورید لی .په ټول وجود
کښی یی نور هم دا فغا نی‌همت او غیر ت وینه په
غور ځنگ را غله سمد ستی‌یی دخپلی مور لا سو نه‌ښکل
کړه او دارنگه یی وویل :

**« گرانی موری ! دا زما له‌پاره‌دزیاتی ویا ړنی اوا فتخارځای
دی چه ستا سی‌غوندی‌قهرمانه‌باشهامته پرهیواد او و لس
مینه مور لرم . هغه څه‌چه‌ته‌دی ماته د کوچنیوا لی څخه
بیا تر اوسه پوری ویلی دی اوزما په و جود کی دی دخپلواك
ژوند اود خلکو د خدمت روحیه‌را پا رو لی ده، زه‌یی هیڅکله
نشم هیرو لی په حقیقت کښی‌ته‌وی او ستا ملی روزنه وه‌چه
زه یی دهیواد کی‌ساتنی‌اوملی‌پت دخوندی سا تلو په لاره‌کی
گما ر لی یم زه ډاډ در کوم،چه‌چه ستا ټولی ملی آرزو گانی
زماپه ذهن کښی ژوندی پاتی‌دی او س هغه و رځ‌رارسیدلی
ده چه دهیواد د نورو ا فغانی‌ځوانانو او میندو سره څنگ
په څنگ دخار جی دښمنانوسره و جنگیږم‌او تر دغه ستر
ملی او مقدس هدف ځان‌قربان کړم»**

پاتی په ۱۱ مخ

هر برت جرج که بود

دو ستان عزیز !هر برت جرج‌ولز یکی از نو یسند گان معاصر انگلس است •

هر برت ،بتاریخ ۲۱ سپتا مبر سال ۱۸٦٦ میلا دی در شهر برتلی واقع انگلستان‌دریك خانهٔ وادهٔ‌متوسطی بدنیا آمد ونام پدرش جوزف ولز بود •

هربرت پس ازتحصیلات مقدماتی برای تکمیل معلو مات‌خود به‌پوهنتون علمی سلطنتی انگلستان شامل‌گردیدو بسال ۱۸۸۸ میلادی در رشته ادبیات وعلوم فزیکی به‌گرفتن دوکترا موفق شد •

هر برت پس از چند سال معلمی به شغل روز نامه نویسی شروع کرد لیکن بعد ازچندی ازین کار صرفنظر کرد و به نو یسندگی پر داخت •

هر برت بعد از سپری نمودن چند سال درفن نویسندگی به اوج شهرت رسید و بسیار کتاب های مهم و پر قیمت را به رشتهٔ تحریر در آورد •

هربرت بابسیار شوق و علاقه ودلسوزی واقعیات زندگی را از اجتماع آن وقت بیرون کشیده وآنرا دقیقا انعکاس داده است وآرزو های خود را در ساختمان یک‌جامعه مترقی وآنچه حقیقتا باید بوجود بیاید ،تشریح نموده است •

این نو یسنده بزرگ انگلستان سی جلد کتاب نو شته کرده است و بسیاری آنها به زبان های مهم جهان ترجمه شده است و شهرت جهانی یافته است •

از جمله‌آثار مشهور این نویسنده ماشین زمان، ملاقات حیت‌انگیز، زمان و مکا ن ، ا مید ها ، جنگ در هوا، دنیای آزادشده بسیارمشهور اند •

نوشته های هر برت ،شکل علمی فلسفی ،اجتماعی ،تا ریخی و درعین حال بسیار لطافت دارند و این نو یسنده تااندازه دراذهان معاصرین خود نفوذ دارد که میتوان گفت که روح زمان در نوشته‌های وی تجسم یافته است •

این نو یسنده بزرگ بسال ۱۹٤٦ میلا دی چشم‌ازجهان پو شیده است•

این چیزها کی ا ختراع شده اند ؟

آلهٔ آزمایش بتری موترها

دو ستان عزیزادرین اواخر نزدیك کمپنی آر، سی ، آ، امریکایی یك‌آلهٔ آزمایش کننده بتری های موتر را اختراع کرده است •

وقتیکه یك نفر بتری را از بازار می خرد در مورد نو بودن و کهنه بودن آن همیشه درحال تشو یش است و چه بساکه دکا نداران بتری های کهنه وقدیمی و کم‌قوه رابفروش می رسانند• در حقیقت این آله از- مایش کننده، میتواند که نوعیت‌بتری را معلوم کند وهم قوه آنراتثبیت نماید. همچنان توسط این آله میتوان فیوز رادیو ،چراغ و سویچ را نیز ازمایش کرد •

رادیو تیلفون

دوستان عزیز : درین اواخر نزدیک کمپنی جانسن واقع ورسای ایالات متحده امریکا ،تیلفون راساخته است که‌از خود رادیو هم دارد بااین

رادیوی کوچك که همراه با تیلفون است، میتوان در لحظاتی‌که منتظر رخ شدن لین مطلوب‌هستید ،موسیقی روحپرور بشنوید.

ولایت کندزدرکجا واقع شده است ؟

دوستان عزیز: کندز ولایتیست‌درشمال افغانستان که‌موقعیت‌جغرافیائی آن بین ٦٨ درجه و٥٢ دقیقه و١١ثانیه‌طول البلد شرقی ٣٦ درجه و٥٨ دقیقه‌و٣٠ ثانیه عرض‌البلد شمالی واقع است

ولایت کندز نیم قرن از جنگلات مملو بوده و آبادی کمتر وجود داشت اما امروز ،صورت یکشهر مودرن‌را بخود گرفته است ،سرك های قیر شده ،عما رات بیشمار ،دکا کین‌زیبا ومساجد جامع قشنگی دارند .

امروز درولایت کندز بسیارفابریکه هابه فعالیت افتاده ازقبیل فابریکه روغن نباتی ،چینی سازی، صابون سازی و فابریکات حلاجی‌پنبه‌و غیره .

عا یدات‌مهم این ولایت استحصال پنبه بوده که در اقتصادیات مملکت و بدست آوردن اسعار خارجی رول مهمی را بازی میکند .

مساحت این ولایت ٧٩٢٦ کیلومتر مربع است و نفوس آن به ١١٤،٢٥ نفر میرسد و مرکز آن شهر کندز است .

• • •

دربارهٔ قارهٔ افریقا چه میدانید ؟

دو ستان عزیز !

بر اعظم افریقا از چهار طرف به آب های بحر محاط شده است .این قاره در طول تاریخ به سه نام یاد شده است .

١ـقاره سیاه .

٢ـ قارهٔ بلند

٣ـ قارهٔ تاریك

مسا حت این قاره به اندازهٔ مساحت بر اعظم ارو پا است وبرابر پنجم حصهٔ زمین راتشکیل داده‌است.

در ختان مشهور این قاره یکی درخت بنام (بائو باب) است که‌آنرا درخت نان نیز میگویند. و دیگر درخت رابر است که از شیرهٔ آن‌رابر ساخته میشود .

بر علاوهٔ این در ختان بعضی کیا هان خون خوار هم دارد اگر انسان یا حیوان دربین برگ های آن گیرشوند تاچند دقیقه خونش رامیمکد و تفاله اش را رها میکند .

حیوانات جنگل این‌قاره عبارت اند از شیر پلنگ ،زراقه ،اسپ آبی، گرگدن،فیل ،سیمون، گوریلا شمپا- نزی ،و مار های زهر دار و بی زهر به تعداد زیاداست که درینجا زندگی میکنند .

درین قاره یك مگس که بنام تسه، تسه یاد میشوند زندگی میکند که بسیار خطر ناك است.این مگس‌اگر یك انسان را بگزد فورا بیماربه خواب ابدی فرو میرود .

در همه قاره های جهان کم‌وبیش صحرا ها و ریگزار های وجود دارند که برخی بزرگ وبرخی خورد است.

اما بزر گترین و پهنا ور ترین‌صحرا های جهان در بر اعظم افریقا قرار دارد که انرا بنام صحرای کبیر یاد میکند .

این صحرا هفت برابر مسا حت افغا نستان است و درین صحرایگانه وسیله حمل و نقل شتر است که آنرا کشتی صحرا یاد میکند .

کینیا یکی از ممالك قارهٔ افریقا است که درقلب شهر ارنگستن این مملکت دریای زمبتیری ازیك ارتفاع بز رگ پائین می افتد و ابشاربزرگ و معروف بنام و یکتوریا را میسازد. این ابشار از ارتفاع بسیار بلند بز مین می افتد و چنان صدائی ازآن بلند میشود که کو شها تاب شنیدن انرا ندارد و صدای این ابشار از٣٢ کیلو متر دور بگوش میرسد .

درین قاره خصو صا در افریقای جنوبی الماس زیاد تر پیدا میشود.

(فر ستنده میرو یس)

•••

چرا انسان وحیوانات‌خسته میشوند ؟

دو ستان عزیز :خستگی یك‌عارضه کوتاه بوده که برای انسان و حیوان بعد از انجام یك کار پیدا میشود. یابه عبارهٔ دیگر هر گاه انسان یك کار را انجام دهد خسته می شود.

علت کار این است که در عضلات بدن انسان و حیوان در وقت فعالیت مادهٔ بنام اسید فسفو ریك و اسید لاکتیك بتدریج ایجاد میگردد تا انکه به اندازهٔ برسدکه باعث توقف‌عضلات از فعالیت میشود و درین جا است‌که انسان یا حیوان خسته میشود هرگاه انسان استراحت کند مواد متذکره‌دو باره بتدریج در اعضای بدن می‌روند و عضلات امادهٔ فعالیت میشوند .

•••

خزندگان چطو ر حر کت میکنند؟

د وستان عزیز :خزند گان اشکال مختلف دارند مثلا بعضی از انها مانند ماران درای دست وپا نبوده و بروی‌زمین‌خود را میکشند و هرقدر پستی و بلندی زیاد باشد به همان اندازه سرعت حرکت‌آنها زیاد میگردد

تهیه کننده: نادیه

چگونه لباس بپوشیم

خوا هران وبرا دران عزیز!
درین هفته علا وه از ینکه چندنمو نه از لباسهای‌مقبول رابرای تان انتخاب نمود یم.

می خوا هم یك نکته ای رابرا یتان یاد آور شو یم‌که در موقع بافتن با ید مدنظر داشته با شید .

بار ها دیده شده که‌بعضی ازخوا هران ما قبل از ینکه متو جه شو ند جا کت ویا پیراهن وا مثال آنراچه‌اندازه شروع نما یند ویاکدام‌بافت خوب انتخاب کنند ،به بافت شروع می نما یند، اما قبل از شروع با ید خوب فکر کنید واندازه صحیح جا کت وامثال آنرا بدا نید، با فت مطلوب نظر تا نرا انتخاب کرده وبعد به با فتن آغاز نمایید .زیرااگرسنجش‌صحیح درموقع با فت صورت نگیرد امکان دارد بعد ازینکه بافت تان زیاد شود به اشتباه‌تان متو جه شو ید آنو قت‌است مجبور به باز نمودن بافت می شو یدکه درین صورت هم باعث خرابی هون میگرددواز جانبی وقت تا ن ضا یع

شده بدون اینکه کدام‌قسمتی ازجاکت را خلا ص نموده با شید .

نکته دیگری که خواهران ما متو جه با شند با فتن‌پا تن (نمونه بافت) است.

بعضا بافتی راکه یاد دا رید ویا میخوا هید یاد بگیر ید باید یك نمو نه از با فت مذ کو ر را در نز د خو د نگهدا ر ید چرا که امکا ن دارد بعداز چند وقت‌فراموش تان گردد ،با دیدن‌پا تن ویا نمونه دو باره به یاد تا ن آمده ود چار مشکلات نمی شوید برای اینکه پاتن های تان گم ویاخراب‌نشودکتابچه مخصوص که دارای صفحات زیاد با شدبرای‌اینکارانتخاب نمایند هرپاتن رادریك صفحه نصب نموده وطریق بافت‌رادر صفحه مقابل آن بنویسید در آنصورت با فت هیچگاه فرا موش تان نخوا هد شد وبرای با فت جا کت‌وپیراهن نگران نخواهید بود چون پاتن مکملی از با فت های مختلف دارید که از روی آن‌بتوانید هرنوع با فتی راخوا سته با شید انتخاب نما یید .

د ۷ مخ پاتی

زر غونه ادی

زر غونې ادی چه‌دخپل میړنی‌اوبا شهامته زوی څخه پور تنی بیان واو رید. نوریی هم‌دهیواداوخلکو وا قعی خدمت‌احساسات را وپار یدل.

کیسه کا، چه‌ز رغونې ادی‌دخپل یوازنی او قهرمان‌زوی ریدی‌خان اونورو ا فغانـــی‌ځوا نا نو او میړنو څنگ تـه دخارجی‌دښمنانو په مقا بـــل‌کښی د جنگ میدان ته ولاړه اوپه جنگ کښی یی په پو ره‌شهامت او دلا وری برخـــه وا خیستله په ښه جرئـــت اومیړانه یی توری و هلی اود خارجی دښمنانو په مقا بـــل‌کښی ، د ژوند ترپا یه پوری وجنگیده اودژوند ترورو ستی سلگی پوز ی یی توره‌چلوله او زیات‌انگریزان یی مړه یا ژوبل کړل اوپه ډیرو انگریزا نو یی خپل زړه سوړ کی، وایی چه دغه ملی‌اوا فغانی میرمن پـــه جنگ کښی ټپی اوشهیده کړه شوه ا خپل روح یی د هیواد دخپلوا کی او ملی پت‌دخوندی سا تلو په لاره‌کښی پاك خدای (ج) ته و سپا ره .

گرانو کو چنیانو ! که‌څه‌هم زر غونه ادی دهیواد د ساتنی په لاره کښی‌شهیده شوه،لاکن تر څو ا فغانستان وی‌اوافغانان پکښی اوسی ، دد غی‌میړ نی قهرمانی نوم به دتل لپـــا ره ژوندی پا تی‌وی اود افغـــان او لس د فرد فرد په ذهن او زړه کښی‌ی‌ه‌یی دمیړ انی‌اوملی شهامت خا طری ژوندی وی اود هیواد د تا ریخ پاڼی به‌یی په‌تامه ښکلی او ځلانده وی .

گرانو کو چنیانو ! د هیواد او خپلواك ژوند سا تل دهر افغان ملی اووجدانی وظیفه ده. نوددی دپا ره چه تا سی وکولی شی دخپل هیواد ، خلکو اوملی نظام دوا قعی خدمت په‌لا ره‌کی گټور ثابت شی ، پکار ده چه دزر غونی ادی او نورو ملی قهرمانو په‌شان په ځانو کښی دو طن پا لنی او ملت دو ستی احساسا ت غښتلی کړی، علم او پوه زده‌کړی څو چه ددغی لاری څخه دو طن سپیڅلـــی او وا قعی زا من شی او زیا ت خد متونه سر ته‌و رســـوی اوخپل نو م دوطن په تا ریخ کښی دتل لپا ره ژونـــدی پریږ دی

مریم محبوب

شاگرد

صنف چهارم بودم که باز مـرا از مکتب بیرون کردند ٠

این مرتبه بایکی از هم صنفانم جنگ کرده بودم و نا گهانی ،بوتـل رنگم راکه جلو دستم بود، به‌سرش کوفتم و بوتل بعد از اصابت ،سـر پسرك را شکست و خون غلیظی را از آن فوران نمود ٠

بیچاره !خون زیادی از سرش‌می ریخت ٠گرچه دلم‌برایش زیادسوخته بود، اما اینکه همیشه برایم فحش میداد و حر فهای پوچ و بد میزد٠ از او بدم می آمد ٠

وقتی شاگرد ها و دیگر هم‌صنفی هایم از این کار باخبر شدند، همـه دسته جمعی رفتند و به ادارهٔ مکتب خبر دادند٠ این بار حوصلهٔ سرمعلم لبریز شد و خشم‌آلود، دستم‌راگرفت و مرا از مکتب بیرون کرد ٠

بکسم زیر بغلم بود٠ در میـان کوچه های متعفن ،این طرف وآن‌طرف راه میر فتم ،گاه گاه به کنار جـوی کثیفی که از کثافات کوچه پر شـده بود می نشستم ،زمانی، کنار دو کـان نا نوائی که آنطر فتر قرار داشـت باگردن کج می‌ایستادم، گاهی‌هم‌توجه ام‌راپاهای برهنه ای پسرك‌بوت دوز جلب می کرد و بعضی او قات وقتی خسته میشدم ،جلو دو کان کباب‌پزی که بویش دلم راسست ساخته بود، می ایستادم ٠میدیدم که بعضی مـی آیند، درون دوکان میروند، بعـد شا گرد کبابی را میدیدم ،کـه دوان دوان در حالیکه‌دستمال چرکینی‌رامیان هوا تا وبالا می انداخت ،بسـوی مشتر یان تازه میرفت و بعد از این که تازه وارد چیزی زیر گوششی‌می گفت ،دو باره با همان شتاب اول‌نزد خلیفه اش می آمد و میگفت :

ـیك خوراك تکه با یك خـو راك کرانی ٠

بعد این راکه گفته بود میر فـت به سراغ مشتر یان دیگر ٠

بعد از لحظه‌ئی آن های که درون دوکان رفته بودند، دو باره بالبـان چرب چرب درحالیکه آنرا می لیسیدند، از دو کان پایین می آمدند٠دلـم از گرسنگی ضعف میرفت ٠اصلاتحمل آنرا نداشتم ٠منهم میخوا ستم که‌مثل آنها آن بالا به درون دو کان بـروم و بعد از لحظهٔ با لبان چرب چـرب دو باره پایین بیایم ٠

خلیفه

پسرك دیگری هم این جا بود کـه مقابل خلیفه (کباب پز) نشسته بود وآتشی مقابـل رویش راپکه مـی‌زد دراین حال دود کباب به هوا بلنـد میشد و به همه کوچه می پیچید ٠

من که مقابل دو کان به پایه ای تکیه داده بودم،بویش را می فهمیدم و با قدرت‌زیاد، آنرا بدرون سینه ام فرو می بردم ٠بوی خوبی بود ٠آدم‌را سیر می کرد٠ وقتی این دود بـدرون سینه ام می رفت ،من که گرسنـه بودم، بی حالتر می شدم ، سستـی و کسالت به پاها ودستانم می‌رسید٠

وقتی چشمم به دو شاگرد کبابی می افتاد ٠به نظرم می آمد که‌آن ها راهم مثل من از مکتب بیرون کـرده اند و حالا آمده و این جا دراین‌جای خوب که همیشه بوی خوب از آن به سوی رهگذران‌پراگنده میشود ،کارمی نمایند ٠

بعضی اوقات منم دلم زیاد مـی خواست که مثل آن دو شاگرد کبابی باشم و از صبح تا شب تا تاریکی، تازما نیکه مردم گرسنه ،شکم هـای شان‌در این دو کان سیر میشد ،کار کنم و تاو بالا بروم ،به مشتر یـان آب ببرم ،غذا یشانرا ببرم ،پـول شانرا بگیرم و با خلیفه ام مثل‌آندو شوخی و مزاح کنم ٠ولی من مـی دانستم که این دوکان با داشتن دو شاگرد خوب و زرنگ دیگر به مـن ضرورت نخواهد داشت ،دیگر به‌من کار نخواهد داد ٠

روز تقریبا چاشت میشد ٠لحظـه به لحظه گر سنگی ام افزون می‌گشت سخت دلم میخواست تا پولی مـی داشتم و میر فتم بـدرون دو کـان کبابی‌بعد پشت یکی از میزهای‌چرکین و کثیف می نشستم ،بعد شاگـرد کبابی با دستمال سیاه و چر کینش بسوی من می آمد و برایم میگفت:

ـچه فر مایشی داشتید ٠٠٠؟!

و بعد من باغرور بچگانه ام‌میگفتم:

ـچه دارید ٠٠٠؟

و بعد شاگرد کبابی با آهستگی و سر خمی می گفت :

ـصاحب ٠٠٠ کباب تکه ٠٠٠کباب پارچه کباب جگر ٠٠٠ چپلی کباب٠٠ کرانی و ... وباز من باه ـدای غورم می گفتم :

کبابی

دکمکیانو انیس

ـ کرانی بیاور ...

این خیالات در حالیکه شکمم از گرسنگی مالش می داد بر مغزم فشار می آورد .هنوز هم دود کباب بسویم می آمد و سینه ام راپر می کرد. دلم می خواست همیشه همین جا.کنار همین پایه بنشینیم و این دود با همان لذت خوبش بسویم بامد . ولی من باید به خانه می رفتم ،چون مادرم ،همیشه بساعت دوازده بچه روز نز دیک در وازهٔ حویلی به انتظارم می نشست .

یکبار نمی دانم چه بدلم گشت که از جایم بلند شدم با قدم های آرام آرام .در حالیکه بکسم رابه زیربغلم می فشردم ،بسوی خلیفه کبابی‌رفتم.

خلیفه همچنان مشغول تا وبالاکردن سیخ های کباب بود. هاله ای از دود تیره و سیاه .سرو صورت او را پو شا نیده بود .لبا سهایِ شس‌چرب و گوشت آلود به‌نظر می رسید. شا گردش نیز مقابل او ایستاده و با پکه ای پینه ئی اش به آتش‌باد میزد .

آندو متوجه من نشدند. در این حال نا گهان چشمم به پشکی افتاد که چند قدم آن طرفتر به گوشت‌های که میان کاسه ای اخته شده بودچشم دو خته بود .

پشك طوری ایستاده بود که همین حالا حمله می کند وگوشتها را ازبین کاسه می برد .

از عقب سر شا کرد خلیفه کبابی گذشتم، میخواستم که پشك را بزنم تاگو شتها رانبرد، وقتی گفتم (پشت) که‌نا گهان پشك خیزی زد وبا شتاب مقداری از گوشتهای‌درون کاسه را بد هنش فرو برد و فرار کرد. نا گهان شاگرد خلیفه کبابی که پکه می کرد، از بند دستم محکم گرفت و گفت :

ـدزد ... دزد ...

خلیفه کبابی مثل این که اصلا متوجه این قضیه نشده بود ،همچنان سخت سر گرم تاو بالا کردن سیخ های کباب بود. هر چند فشار آوردم و زور زدم که بند دستم را ازدست های چرب شا کرد کبابی رهاکنم ، نشد .

شاکرد باز گفت :

ـدزد ... دزد را گرفتم .

رویش را بسوی خلیفه اش کرد و بلند تر صدا زد :

ـخلیفه ... خلیفه دزد را گرفتم.

دزدیکه هر روز می آمد و گوشتهای خام را از میان کاسه می برد .

خلیفه کبابی گر دنش را بالاکرد و با نگاه های بی تفاوت بسویم دید بعددوباره مشغول پختن کباب شد.

شاکرد باز هم دستم را زیاد تر میان انگشتان چر بش فشرد.

دستانم راسیاه ساخته بود .

بسوی لب های کلفت و چربش که هر لحظه آنرا می لیسید، خیره‌گشتم در حالیکه باز میخوا ستم با کردن بلندی چیزی بگویم گفتم :

ـدستم را رها میکنی ... یانی ؟

شاکرد خلیفه کبابی به حرفم اعتنائی نکرد . همچنان مشغول پکه زدن بود .

باز گفتم :

ـترا میگویم ... دستم را رهاکن.

او گفت :

ـتو دزد هستی ... دزد ...باید مجا زات شوی !خنده ام گرفته بود. باز خواستم که خود را از چنگش‌رها سازم، نشد. در حالیکه دستم رازیاد تر فشار میداد گفت :

ـ میخوا هی فرار کنی ها ...

گفتم :

ـنی ... من دزدی نکردم و اصلا نمی خواهم فرار کنم .

او باز گفت :

ـ پس گوشتها راکی برد. دروغ‌گو .

عصابم خراب شد .خواستم‌تاسیلی محکمی بصو رتش بزنم تا دیگر از این حرفها برایم نزند .دستم راپس بردم و محکم بصو رتش نواختم . خلیفه کبابی که تاآن زمان آرام وسر گرم کارش بود، سرش را بلندکرد در حالیکه باز بی اعتنا بود گفت :

ـچرا میزنی ؟

گفتم :

ـچرا مرا دروغ گومی گوید .من که‌اصلا دزدی نکردم .بیائید اگربارو ندارید جیب هایم راپپالید .

خلیفه کبابی را خنده گرفته بود. رویش رابه شا گردش کرد وگفت:

ـدستش را رها کن .

شاکرد بانگاه های انتقام جویانه مرا دید و باخشم دستم را رها کرد.

خلیفه گفت :

ـخو ... بچیم ... بیاکه یک خو راك کباب برایت بدهم تا بخوری بعد گفت :

ـآفرین ... آفرین ... پسر شجاع .

بعد گفت :

ـمن متوجه بودم که تو پشك را زدی تا گو شتها را نبرد .

بعد در حالیکه چند سیخ کباب را برایم می‌داد گفت :

ـهمیشه این طورشجاع باش ... همیشه جوانمرد باش ...

خنده ام گرفته بود .در حالیکه کباب زیر بغلم بود. لبهایم را می لیسیدم وبسوی خانه روان شدم.

بازی های اطفال کیو با

چون کیو با از چار طرف به بحر محاط است وهم مر کز عمده سیاحان بحساب میر ود

ازینرو سر گر می ها ی اطفال این سر زمین‌را با زی غو طه ز د ن ، کشتی ر ا ندن وفروش سو غات تشکیل می دهد.

فرشته وشیطان

اطفالی که درین بـا ز ی اشتراك می نمایند سن شان هفت الی ده سا ل بوده‌تعداد شان معین نیست .

بازی به تر تیبی آ غازمی یابدکه ازبین‌اطفال شا مـل بازی سه نفربه‌نامهای‌فروشکار فر شته و شیطا ن تـعیین می‌شوند . اطفال دیگر بـه صورت خفیه از آن سه نفـر . یك رنگ ر ا نتخا ب مـی کنند ،فرشته دروازه‌فروش‌کار را می زند و این‌دیالوگ تکرار می شود .

فروشکار صدا می کند : کیست که به دروازه میزند .

فرشته جواب میدهـد:فر شته هستم فروشکا ر می پرسد ، چه می‌خوا هید ؟

فرشته: فیته

فروشکار : چه رنگ ر ا خوش‌دارید‌فرشته‌ها نام‌یك‌رنگ رااظهار میکند واطفال طرفدارهمان رنگ طرفدار فر شتـه می‌شوند .

بعد نفری که به‌حیث‌شیطان‌انتخاب شده همین کار ، را تکرار می‌کند ، در آخر هـر طرفی که دارای بیشتر فیته بیشتر داشت همان بر نـد ه‌میشود .

پولیس ودزدان بحری

اطفال شامل ا ین باز ی عموما سن شان ده الی‌چار ده سال می باشددرین با ز ی هم تعداد معین نیست اطفال به هر تعداد که باشند میتوا نند، اشتراك نما یند.

درین بازی اطفال‌به‌دودسته تقسیم می شوند بعدبصورت یك‌قطار باچشم‌های‌پت عقـب یکدیگر ازپیش روی کپتا ن بازی میگذرند ، کپتـــان‌در حال تیر شدن اطفـا ل و میگو ید ، پو لیس دز د، پولیس دزد به همین تر تیب تا اخیر در ختم قطار پولیسها یك طرف‌ر دزدان بحری به طرف دیگر جمع می شوند.

بمجردی که کپتان‌اشپلاق می‌کند همه دزدان بحری پابه فرارمی گذارند ،پو لیس به تعقیب شان به دویدن آ غاز میکند .

دزدان گرفتار ونزد کپتـــان آورده شو ند .

مترجم : ع، کودلا

قسمت چهارم

با کوی شکاری

را بجامی آو رم ا لبته‌ا یـــن احترام و صمیمیت مو قتـــی نیست بلکه همیشه ادامـــه خوا هد داشت . شما ازیك‌شیر پیرو ضعیف ازین بیشتر چه تو قعی داشته‌میتوانید .

با کو گفت : من‌درمـــورد احترام و صمیمیت کدام‌سوالی ندا رم بلکه میخواهم بدا نم‌که چو چه‌های‌ببر و رفیق ها ی حیوانی مرا چه کسی شکـــار نمو ده است .

شیر گفت : من چو چه های ببررا شکارنکرده ام. شما می بینید که من پیروناتوان شده‌ام وآنقدر اشتها برایم‌با قی نمانده است تابرای پیدا کر دن‌خوراك خوداز منزل خا رج‌شوم. گذشته از آن دراین روزها گوش های من‌نیز گران و سنگین شـــده است بطو ریکه هیچ قسم‌صدا وآوازرا تشخیص داده‌نمیتوانم.

باکو دهن خودرا بســـوی گوش های شیر نزدیك ساخته گفت: آیا شما از چو چه های ببر لا اقل کدام خبری هـــم ندا رید.

شیربا شنیدن این سخن فکر کرد که‌با کو ازوی آزرده است‌و برای رفع ا شتباه‌بازهم قسم یاد کرده گفت:من‌نه‌چوچه های‌ببر را شکار کرده ام ونه از آن کدا م اطلاع صحیح‌دارم. باکوازاظهارات شیرمطمئن‌شده دامنه سوال و جواب‌رارهاکرد.

درین وقت‌یك محا فظ قصر با ترس وکمرویی پیش آ مده گفت : رفیق های حیوانی شما با خو ك هادشمنی ومخا لفت خا نواد گی دا شتند شایدآنها در چنگ خوك ها گرفتارشده با شند .

با کو گفت: یك خوك‌همیشه خوك است ونمیشود تو قـــع بیشتری ازین حیوا ن داشت. با کو این را گفت وبرای‌یافتن چو چه‌های‌ببر قصر شیرراترك گفت :

گو چادر تما م این ساعات انتظاربا کورا می‌کشیدوخودرا درعقب یك‌درخت بزرگ پنهان کرده‌بود . و قتیکه متو جـه بر آمد ن با کو گر دید بدنبال اوبه راه ا فتاد .با کوه راه‌خود را از بین‌یك جنگل انبوه‌باز میکردو این یك کار مشکل بود. گو چاهم مجبور بود تا همین راه سخت ومشکـل‌رادر پیش گیرد . دربعضی جاها درختان جنگل به اندازه نز دیـــك وپهلوی هم قرار گرفته بودند که گو چای چاق نمیتوا نست از بین آن عبور کند . اواکثرا مجبور می‌شد تا یك فاصله‌دور ودراز را طی‌کند .

بالاخـره راه جنگل به آخر رسید وبا کو خودرا دریك‌ساحه پر از ریگ مشاهده کرد که درآن ازدرختان سایه‌داروسبزه های تازه اثری دیده نمی‌شد. با کوباخود گفت: این منطقه کا ملا ریگستانی است شاید درهمین نز دیکی ها کدام‌دریای بزرگی و جود دا شته‌باشد.

گو چا که‌به تعقیب‌با کوروان بوداو هم از جنگل بیرون آمد باکوبا زحمت زیاد راه‌خودرا تعقیب میکرد .

درین منطقه از حیوانـــات خودرا از دست‌نداده باشد با وپرندگان کدام اثری دیـــده نمیشدباکو قبل ازین هیچگاهی در چنین یك منطقه راه پیمایی نکرده‌بود . اوبرای اینکه‌روحیه خود را قوی بسازد بـــا خود گفت : یقین است که من دیریا زود بیك نقطه آ باد و سر سبز خوا هم رسید .

(ناتمام)

نویسنده: هانس اندرسن نویسنده‌دنمارکی -قسمت چهارم- مترجم: آموزگار

کلاوس کوچک و کلاوس بزرگ

صاحب مهما نخانه چیغ زد:نمیتانی شنیده خانم اینه یك گیلاس شربت که پسر تان برای تان فر مـــایشس داده !

یکبار دیگر فریاد کشید و بـــاز مکرر صدا کرد مگر پیرزال همانگونه ساکت و بیحر کت بود که بودتاآنکه حوصلهٔ صاحب مهما نخانه سررفـت و گیلاس را به شدت بروی مادرکلان زد و دفعتا در حالیکه سرو رویش از شربت تربود بروی گادی افتـاد، زیرا جسد محض تکیه داده شده بود وبستهٔ نه بود. کـلا و س کوچك‌که منتظر فرصت بود صدا کرد:

-هی !چه شده !

دوان دوان آمد و از گریبان مـرد گرفت و گفت :

-او هو هو !تو قاتل استی !اینه ببین پشانی مادر کلانم را شکستانده

صا حب‌مهمانخانه در حالیکه خود را باخته بود و دست بدست می‌مالید با تضرع گفت :

-آه ،عزیزم !ازبخت بد و از تند مزاجی من چنین کاری شده قلبـــا متاسفم ۰کلاوس عزیز و مهر بان ، اگر صدا یت را نکشی و بکسی‌چیزی نگویی یك پیمانهٔ پر از پول برایت میدهم و مادر کلانت را دفن میکنم۰ زیرا اگر پو لیس آگاه شود سـرم را از تنم جدا خواهد کرد ،

پس کلاوس کو چك موافقت‌کرد و یك پیمانه زر گرفت ۰

بمجرد یکه کلاوس کوچك‌واپس بخانه رسید پسر خودرا نزد کلاوس بزرگ فر ستاد تا پیمانهٔ زر راامانت بیارد ۰

کلاوس بزرگ با خود گفت:

-وای :این چه می شنوم ؟آیا من او را نکشتم ؟!

من با یست خودم از نز دیك‌او را ببینم ،و پیمانه را بدست گرفتـه بد یدن کلاوس کوچك روان شد ۰

همینکه به در وازه داخل شد از دیدن پو لهای تازه دهانش باز ماند و در حالیکه چشمان خود را می‌مالید گفت

-این همه ثروت را از کجا پیـدا کردی؟

-این همه از مادر کلانم است که تو او را کشتی ،نه از من ۰مرده‌اش را فرو ختم و یك پیمانه زر گرفتم۰

-(قیمت فوق العاده خوب اسـت)

کلاوس بزرگ این جمله را با خود زمزمه کرد و بسوی خانه شتافت ، یك تبر را گرفته فورا و بدون مقدمه مادر کلان پیر خود را کشت ۰بعـــد او را در گادی گذاشته و بسوی‌شهر نزد داکتر روان شد و خواهش کرد که جسد مرده را بخرد ۰

داکتر پرسید :-او کیست ؟و از کجا پیدا یشس کردی؟

-مادر کلانم است ،کشتمش تایك پیمانه زر پیدا کنم۰

-واه واه !چقدر عالی !تو اصلانمی فهمی چه میگنی ؟

اینگونه یاوه گویی مـکن، ورنـه سرت را می برند !

ضمنا داکتر برایِ شس پوست‌کنده گفت که چه کار نا مطلوب و نامعقولی را انجام داده و چقدر آدم بد سـرشتی بوده و باید سخت ترین سـزا ببیند ۰

این تو ضیحا ت کلاوس بزرگ‌را آنقدر تر ساند که از جراح خانـــه راسا بطرف گادی دوید و اسپها را جانب ده قمچین کرد ۰

داکتر و دیگران که ناظر صحنـه بودند او را دیوانه پنداشته‌گذاشتند هر طرفی میرود برود ۰

وقتی کلاوس بزرگ منزل رسید، سر راه ایستاد و کلاوس کوچك را صدا زد :

-تاوان این رابده !بلی، تو حتمـا باید این مساله را جبران کنی‌کلاوس کو چك ۰

و فورا بخانه‌رفته کلا نترین‌جوالی راکه میتو انست پیدا کند، آورد،وباز بر کلاوس کوچك چیغ زد و گفت:

-او بچه !توباز مرااحمق سا ختی اول اسپهای خود را کشتم و بعـــد مادر کلان پیرم را ۰این همه اش از دست تو بود، این تو بودی که مـرا راه غلط نشان دادی !بلی، مگربیشس ازین مرا نمیتوا نی احمق بسـا زی! فهمیدی !

ناتمام

دکمکیانو انیس

فرستنده: محمدقسیم

قصهٔ جادو گر

بودنبود در زمان های قدیم حاکمی بود. جوانی از دخترش خواستگاری کرد حاکم گفت به یك شرط دخترم رابه تو میدهم که سحری به من نشان بدهی که‌هیچکس آنرا ندیده باشد. جوان قبول کرد وبه پیش‌جادو گر شاگرد نشست دختر جادو گر سحر های پدر خودرا به او میگفت تاآنکه جوان‌توانست جادو گری رایاد بگیرد.

روزی اودر شهر قدم میزد، دید پیر زنی گدایی میکند به‌وی گفت بعد از چند دقیقه اینجا شتری می آید آنرا بفروش اما جلو آنرا به کس ندهی. طالب رفت چند دقیقه بعد خود را شتری ساخته نزد پیر زن آمد پیر زن شتر را فروخت اما جلوش راپیش خود گرفت جوان دو باره خودرا بشکل اصلی در آورد.

روز دیگر دید که پیر زن باز هم گدایی میکند از پیرزن پرسید پول ها راچه کردی پیرزن گفت پول‌هارابه قرض دار خود دادم خودم گرسنه‌ام جوان گفت: امروز اینجا اسپی می آیدآنرا بفروش اما جلو آنرا به کسی ندهی پیرزن قبول کرد رفت وچند دقیقه بعد جوان‌خود را اسپ ساخته و پیش پیر زن رسید وآنجا ایستاده شد پیر زن جلو اسپ را محکم گرفت درین اثنا جادو گر از آنجا میگذشت دید شاگردش همان طالب است که سحروی را آموخته است وخودرااسپی ساخته از عناد خواست تا آنرا خریده بکشد جادوگر رفته سه جوال طلا آورد به پیرزن داد و جلو اسپ را گرفت رفت.

جادو گر اسپ رابه خانه آورد.

دختر جادو گر متوجه شد که این اسپ همان جوان است بنابر آن کار درا به موری تنور پنهان کرد گفت بیا این را محکم بگیر تامن کارد راپیدا کنم‌جادو گر بطرف موری تنور روان شد دختر فو را جلو اسپ رارها کرده وگفت بپر.

جوان کبوتر شده به هوا پرید جادو گر خودرا با شه ساخته از عقب کبوتر پرید رفتند و رفتند... تا به چمن گلی رسیدند جوان خود را گلی ساخت جادو گر فالیز را خرید و گلهارا یکی بعد دیگری شکستاند دو سه‌دانه که به طالب ماند بود جوان به هوا پرواز نمود.

رفتند و رفتند تاکه به‌قصر همان حاکم رسیدند جوان به گردن دختر حاکم طوق زیبایی گردید و به‌دختر حاکم گفت: هوش کن این طوق رابکسی ندهی دختر حاکم مریض شد او را پیش جادو گر بردند حاکم گفت: شکرانه چند می شود گفت طوق دخترت. آن دخترطوق خودرا نمیداد حاکم گفت بده دختر حاکم به قهر آنرا به زمین زد طوق ارزن گردید جادو گر خودرا مرغی ساخت ارزن هارا خورد یکدانه ارزن که همان جوان‌بود زیر فالین باقی ماند.

جادوگر که دید جوان‌خیلی ورزیده شده خودرا بشکل اصلی در آورده گفت: ای جوان من دیگر باتو کاری ندارم میدانم که تو به‌اندازه من‌لایق شده ای. حاکم از دیدن سحر های جوان راضی شدکه دختر خودرا به وی بدهد.

یکی بود یکی نبود

ترجمه هوس

آشیانه لك‌لك‌ها

روزهای بهار فرامیرسید . عصر یك روز«هن» صدایی را ازبالای بام شنید .او بازی‌را رها کرد وبه صدائیکه شنیده بود گوش‌فراداد . بعد خواهر کوچکش‌را صدا زد .« گریتل !»

آیا تو آوازی را شنیدی؟

گرتیل به آسمان نگریست‌و جواب داد من لگ لگی رادر آسمان دیدم!

لگ لگها دوباره برگشته‌اند که‌دراینجا برایشان‌آشیانه بسازند . به صداها گوش‌بده،آنها در حال پرواز آوازهای قشنگی سر میدهند .

اطفال بسوی بام خانه نظرانداختند ، آنجا که هن یك عراده گادی را گذاشته بودواین عراده برای‌ساختن آشیانه محل مناسبی بود .

گرتیل پرسید : چه فکر میکنی، آیا آنها دربالای بام خانه ما برای خود آشیانه خواهند ساخت ؟

هن جوابداد :

بلی، من یقین دارم ، آنها اینکارراخواهند کرد. زیرا ممکن است یکی از لگ لگها ارابه‌را روی بام ببینندو بعد در آنجا آشیانه برای خود بسازند. هرقدر که‌لك‌لك‌ها نزدیکتر میشدند اطفال میتوانستند که پرهای سپید شانرا ببینند و آواز بالهای

بقیه در صفحه ۳۳

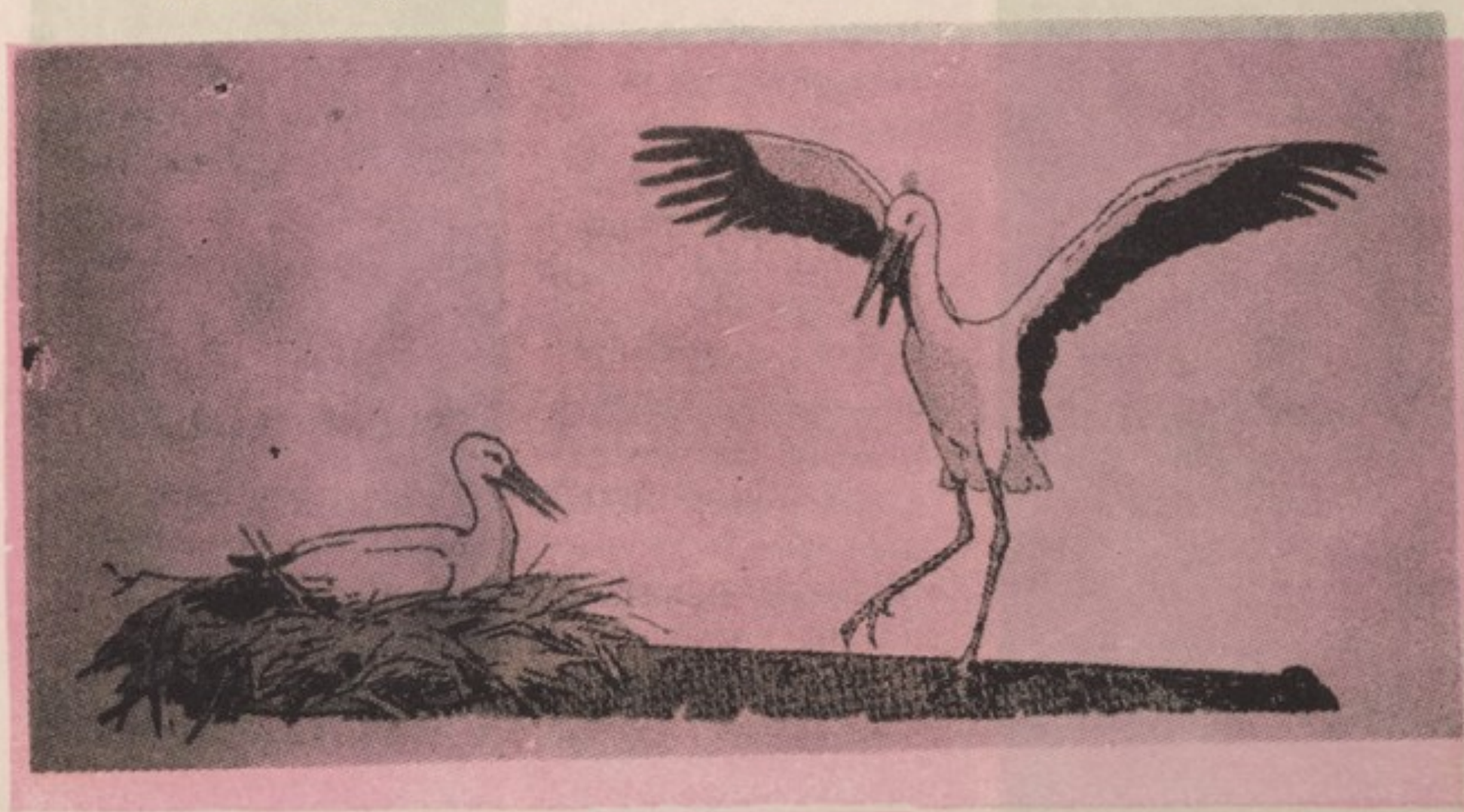

ترجمه عزیز بلیکا

انسان و استفاده از اراضی

حرکت بسوی چراگاه‌های دیگر بدو یانیرا که در عکس می بینید چند روز دیگر درین محل خواهند بود و از این محل بسوی جنوب حرکت خواهند کردزیرا دیگر سبزه‌ها ازبین رفته و هواروبه سردی میرود .

رمه ها و شتران این قبیله هر آنچه از سبزه که درین گرد و نواحی شان بود همه را خورده و حالا دیگر چیزی برای خوراك آنها و جود ندارد. ازینرو حالا وقت آن رسید . تا ازین محل بجای دیگر بحرکت بیفتند و آنها باید جا هایی‌راجستجو نمایند که از هرنگاه مفید و مثمر باشد .

بدویان معمولا مسا فرت‌های خود را د رشب انجام میدهند یعنی از طرف شب ازیك جا بجای دیگر به حرکت می‌افتند ،زیرا درروز ریگ ها ی صحرا نهایت گرم میشود و در روز حرکت کردن خیلی دشوار میباشددر ساعات روز بدو یان در خیمه های خویش که رنگ سیاه دارد و آنهارا از شر گرمی نجات میدهد بخواب میروند .خیمه های مر دمان کوچی خیلی سرد و گوارا میبا شد .

چون چهار جانب خیمه باز بوده و هوا بخوبی درآن جریان مینمایدبرای کسا نیکه در میان خیمه ها باشند گوا را و خیلی مستریح میباشد .

برای مدت تقریبا ۹ ماه در سال بدویان درحرکت بوده ازیکجا بجا ی دیگر حرکت مینمایند و از یك واحه به واحه دیگر رفته یکی دو روز رادر آن‌جا می‌گذراند ند تنهاسه ماهیرا که هوا نه گرم است و نه سرد ونه

بقیه در صفحه ۳٤

درحمت ترجمه

دواوری نجلی

خو ژو دو سنتا نو! زه یقین لرم چه تا سپی به‌زیاتی کیسپی او ریدلی او یالوستی وی. لاکن‌دراوری دنجنی کیسه ډیره خو ندوره او په‌زړه‌پوری ده. هیله کوم چه د شروع څخه ترپا یه‌پوری یی‌ولولی.

گرا نو کو چنیا نو! کیسه خوداسی ده چه وایی په ډیره پخواز ما نه کی په یوه‌ا باد او سمسور کلی کښپی یوه لرگی ما توو نکی د خپلی میر منی سره ژو ند کاوه هغوی په ژوند کښپی هر څه درلودل لاکن هغی یوا ز نی موضوع چه ددوی دویر او خوا شینی مو جبا ت یی منځ ته راو ړی وه،دا او لاد نه درلودل وه دغه میړه او میرمن تل غمجن او خوا شینی ښکا ریده او همیش ددغی مو ضوع په باب فکر جن‌او اند یښمن وه. میر منی به‌یی سپارغر مه اوما زدیگر خپل

میړه ته داولاددنه درلودلو له امله ژړله او په خپل دغه حا لت به یی هغه‌نور هم خوا شینی کاوه رښتیا هم هغوی ته دا ډیر مشکله تما میده چه دکور کو ټی او غو لبی‌یی دکو چنی څخه‌خلاص

وه او پکور کی یی دهیـــخ
کو چنهی او از نه وو. هغوی
دواړوچه دخپلو گا وندیا نو
او نورو کلیوا لو کو چنیان
لیدل له یوی خوا به ډیـــر
خو شحا لیدله لا کن دا چه
دوی‌او لاد نه درلوذ ډیـــر
خوشبینی کیدله. په‌دغه‌ترتیب
سره کلو نه کلو نه تیرشول
بیا هم هغوی داولاد خبنتن‌نه
شول .

یو کال دژمی مو سم راغی
خو را سخته‌یخنی پیل شوه
او مسلسل خو ور خی زیاته
واوره واو ریدل او دغر ونو
سرو نه ،لمنهی او دښتو نه‌یی
سپین واړول. یوه ورځ نـا
ببره هوا صا فه شوه،اسمان
شین شو اوهری خوا ته‌دلمر
وړانگی خپری شوی .د کلی
نورو کو چنیا نودخپلوکورونو
مخی ته دواوری څخه رازراز
دواوری خلك جوړول اوزیاته
خو شحالی یی خر گندوله.
لر گی ما، توو نـــکی او
میر منی‌یی‌دخپل کور دا کړ کی
څخه کو چنیا نو ته کتل او
په ډول ډول افکارو کښـــی
ډوب‌وه اود لاددنه درلودلو
درد بی احسا سا وه . پدی
وخت کښی نا ځاپه دلر گی
ما تو ونکی دستر گو څـخه
او ښکی شرو ع‌شوی اودخو
شیبو دپاره یی بر باړخوگانو
را روانهی شوی. ورو سته یی
او ښکی پا کی کړی مخ یـی
میر منی ته وا ړاوه اودارنگه
یی‌وویل.
ای ښځی !زما زړه ډ یـر
راته تنگ دی‌که دی چـیری
خو ښه وی، ور شه جا مـی

دی په‌ځان کړه .دواړه به‌دکور
څخه بهر ته وو زو هلته به
دخه وخت لپا ره چکر ووهو
اوضمناً به د راز راز چر تو نو
او اند یښنو څخه ځا نو نـه
بیغمه کړومیر منی یی ور
سره خو ښه کړه دواړه دکور
څخه وو تل اودښت خوا ته
روان شول .د لاری په‌تر ځ
کښی میر منی خپل میړه ته
وویل! که چیری ستا خوښه
وی، را شه چه دوا وری‌څخه
یو هلك یا نجلی جوړ کړواو
دیو څو دقیقو دپاره به مـــو
وخت ښه تیر شی میړه یـی
ور سره ومنل او ورو سـته
دواړو په گډه د وا وری‌څخه
یوه‌ښکلی او په زړه پو ری
نجلی جوړه کړه او هغه څه
چه دیوی ښا یستی نجلی‌سره
ښایيدل هغسی یی وکړه بیا
یی‌په نو بت سره‌د وا وری‌د
نجلی سره خبری شروع کړی
او کله کله بـه یی په زوره
زوره خندل هغوی دوا ړه‌په
دغه راز افکارو او خیا لا تو
کښی ډوب و چه نا ببـــره
دوا وری نجلی ستر گی‌خلاصی
کړی په خبرو یی شـرو ع
وکړه اودا رنگه یی وویل:
اسلام علیکم ! زه دوا وری
نجلی یم .زه کو لی شم چـه
ستا سی دپاره ډ یره ښکلی
جا نا نه اوخد مت کار لور
شم ښه‌به دا وی چه کور ته
ولاړه شو.

دوا وری دنجلی په خبـرو
سره میر من او میړه دوا ړه
وار خطا کیږی ،ژبه یی‌بند-
بری‌او نژدی دی‌چه لیو نـی
شی. لاکن بیا هـم دوا وری

نجلی خبری کوی او وا یی،
مه دا ریږی زه کو لی شـــم
چه ستا سی دپا ره‌ډیره‌مهر-
بانه‌او خواخوږی لو ر شـم.
دواوری دنجلی په خبرو،دوی
دواړه جر ئت پیدا کوی‌نجلی
تر لاس نیسی او دری سـره
کور ته را ځی‌د همد غی‌ورځی
څخه ورو سته‌دلر گی‌ماتوونکی
پکور کښی خو شحا لی او
خندا لاره پیدا کوی. میـړه
اومیر من دواړه په زیا تـــه
پیما نه خو شحا له معلومیږی
دوا وری نجلی ورځ‌په‌ورځ
نوره هم ښکلی او زړه‌وړونکی
کیږی او دکور ټول کا رو نه
په خپله کوی. په لږه مـده
کښی په ټول کلی کښـــی
دوا وری د نجلی‌د ښکـــلااو
کار نیده تو ب‌اوازه خپریږی
او په هر کور کښی‌یی صفت
او ستا ینه کیږی .د کلـــی
ټولی نجو نی دلرگی‌ماتوونکی
کره را تلی اودوا وری‌د نجلی
سره یی لو بی کولی او راز
راز نخا وی به یی سـر ته
رسو لی. په حقیقت کښـی
اوس نو په ټول کلی کښی‌د
لر گی ما توو نکی دکا لـــه
خو شحا لی او خندا هیـــخ
ځای نه لیدل کیده .میړه او
میر منی دوا ړه خو شحا له
وه او په لپو لپو یی خندل.
ور ځی یو په بل پســـی
تیر ید لی ،هفتی او میا شتی
راتلی اوتلی، خو چه‌د ژ مـی
فصل تیر شو او دپسر لی
زړه وړو نکی اوپر طراو ته
څیره ښکاره شو ه او هری
خوا ته‌دگلا نو او ښو بویونو
کار وانو نه‌روان شول .

پاتی لری

پسر دریا

در قرن شانزده میلا دی، جزیره کریت بدست تر کا ن عثمانی بود، این جزیره کوچك را درنقشه بشکل کرم کوچکی دربحیره مدیترا نه پیدا کرده میتوانید . این جزیره در جنوب ترکیه ویونان ونزدیك ساحل شمال افریقا واقع است . درین داستان شما ، قصه پر ما جرای جوان دریا نوردی را می خوانید که ،در برا بر مشکلات، باعزم واراده محکم مجا دله کرد. او به سر زمین های، دورو ناشناخته سفر نمود، با حوادث عجیب و شگفت انگیز مقابل شد. اسم این دریانورد مؤفق بود .

در قسمت شر قی این جزیره تاجری با خا نوا ده‌ای خود زندگی می کرد . این تاجر کشتی نسبتا بزر گی به‌نام «عقاب» داشت .

اومرد مهربان و شجا عی بود ، تمام مردم جزیره بو ی احترام داشتند و اورا سعید جوانمرد خطاب می کردند .

سعیدخو دش فرما نده کشتی خود ، یعنی کشتی عقاب بود (مؤفق) پسر جوا ن او در تمام سفر های تجار تی باپدر همراه می بود .مؤفق جوان هوشیار، فعال ولایق بود. با وجودی که هنوز سنش کم بود، باز هم ازروی تجر به چیزی های زیادی راآمو خته بود. او می‌توانست و قوع طوفان رادر بحر پیش از پیش بداند، می فهمید که‌چه وقت باد تند می شود و یا سمت آن تغییر می کند. او می فهمید که چه وقت افراشتن بادبان های کشتی خطردارد ودر چه مو قعی ضروری است وچگو نه باید درساحل لنگر بیندازد .

مؤفق باعلاقه زیادر کشتی کارمی‌کرد، سفر ها اورا پخته وباتجربه ساخته‌بود . چستی وچالاکی او هنگام اداره کردن کشتی ملوانان رابحیر تمی انداخت از همین سبب پدرش ودیگر کارکنان کشتی عقاب اورا «پسردریا» خطاب میکردند مؤفق ازین لقب خیلی‌خوشش می‌آمد .سعید جوانمرد ، و پسرش با کشتی عقاب ، در بحیره مدیترانه به تجارت می پرداختند .آنها اموا ل

بقیه در صفحه ۳۵

ترجمه: صالح محمد کهسار

دستکش پیرمرد

روز ی از روز ها مردپیری باسگش در بین جنگل د ر جستجو ی شکار بوددر حین گردش دستکشش از نزد ش افتیدواو همان قسم درجستجوی شکاربود ناگهان مو شك ا ز دور دستکش را دید وبا قدم های کو تاه خود نز د یك دستکش شد و قتی آنرا دیدوباخود گفت با ید من در این خانه گك زیبا زند گی کنم وداخل دستکش شد لحظه نگذ شته بود که بقه از دورآمد ونزدیك دستکش شد استاده شد گفت اوه در ین جاکه زند گی می کند موشك صدازد من موشك در ین جازندگی میکنم بقه برای موشك گفت اجازه است من بیا یم موشك برایش گفت بیا بقه به پهلوی موشك در دستکش جا گر فت به همین قسم لحظه بعد خر گوشك از همین جا می گذ شت که نا گهان چشمش به دستکش افتاد وپرسید خانه از کیست موشك جواد داد خانه مو شك وبقه خر گو شك نیز از آنها خواست تابا آنها زندگی کند واو هم در دستکش دا خل شد لحظه بعد رو با هم به همین قسم داخل دستکش پیر مردشد و گر گ آمدو درین خانه عجیب وغر یب جاگرفت امابعداز چند لحظه خرس بز رگ از را هی دور بعد از ایله گردی ها نز دیك آمدو گفت درین خانه کیست موش جوا ب داد من مو شس بقه گك. خر گو شك، رو باه وگرگ زندگی میکنیم خر س بالحن قهر فریاد زد من هم میخواهم که با شما یکجا شوم موشك گفت دیگر کسی نه میتواند که با ما زند گی کند ای خر س تو رو بجای دیگر اگر تو بخوا هی با ما یکجا شو ی این خا نه پار ه خواهد شد در همین لحظه خرس به خانه شان حمله آورد همه آنها برای حر کت دادن دستکش فعالیت کردند که نا گهان دستکش مذ کو ر که بسیار زیاد کلان شده بود ترقید در همین لحظه پیر مرد به یاد دستکش خود افتا دو پس به همان راهی که آمد ه بودباز گشت، از دورچشمش به دستکش خود ش افتا د که حر کت میکند و لی همین که سگ او آنرا دید و صدا کشید همه حیوانا ت ترسیدند وبه هر طرف قرار کردند ومرد پیر نزدیك دسکس رسید وآنرا برداشت وبه همین قسم خانه حیوانا ت و داستان شان پایان یافت .

به قلم شما

دو بیتی های محلی

ارقچین سرت دو ختـــم رفیق جان
شب وروز از غمت سوختم رفیق جان
خداجانم مراپیدا نمـــی کرد
که در عشقت نمی سو ختم رفیق جان

• • •

خداوندا چه حالسر برسرمن
کـــه ازسان سفید شد بسترمن
خداوندم ترا دا کتـــر، بسازه
کـه ایستاده شوی بالای سر من

فرستنده ـ عبدالبشیـــراز
بلاك پنجاو چهار نادرشاه مینه

ضرب المثلها

ـ اول سلام پسی کلام
ـ خپله لاسه گله لاسه.

ـ غل په غره کی نه خاییږی.
ـ ترکانی دبیزو کارندی .

ـ میړونه مری نومونه یـــی پاتی کیږی .

ـ خپل مال ساته گاونډی غل مه نیسه .

ـ هرخوك خپل مال ښـــه گنهی.

ـ ددروا غو منزل لنډدی.

ـ مکوه په چاچه وبه شی په تا.

ـ لږ به خورم، هوسا بـــه اوسم .

رالیږونکی ـ شاه و لـــی
مایل احمدی دسیدنور محمد ـ شاه مینی ددو همی بر خی د ابتدایی ښوونځی خخه

یك خبر جالب

دختری که باچهار دست وچهارپاتولد شده به تندرستی، حیات بسر می برد .

پروفیسر وسن حیلیفتیش، جراح روسی گفت : دختری که دوسال پیش بایکجوره دست و پا ودیگر اعضای داخلی زاید بدنیا آمده بود اکنون با صحت وتندرستی به زند گی اجتما عی میل دارد .

این دختر درشهر ستروپول واقع ناحیه شمال اتحادشوروی باچهارپاوچهار دست و پنـــج گرده ودو معده ودو مثا نه ویك ستون فقرات اضا فی بدنیـــا آمده است .

جراح موصوف بایکسلسله عملیات تمام اعضای اضا فی اوز بیرون کشید که ازآ نها، هیچ اثری به جز از اثرعا دی جراحی باقی نمانده است .

طفل مذکور به پدرو مادرش سپرده شده وباو ضع عا د ی وطبیعی زندگی می کند.

ارسالی ـ نظیفه شجا عـــی متعلمه ای صنف هشتم لیسه عایشه درانی .

دوطن احساس

زه افغان یم جمهور یـــت غواړم

اسلا میت اودایمی حر یت غـــواړم

ماته بی ننگـــی نه ښـایی

زه په ژوندکښـــی غیر ت غـو اړم

زه افغان یم نوم می په سردی

خپـل هیوا دته عالـــی همت غواړم

زه ننگیالی یم بـــر یالی یـم

خپل هیوادته شان اوشو کـت غواړم

اخلاق لرم ایمان لرم

له پاك خدای ،ج، څخه شرافت غواړم

دفضل هادی وزین زاده اثر

نقاشی لقمان نوابی

سخنان بزرگان

دوستی باکسی کن که چون مریض شوی به عیادتت بیاید.

هرگاه ازبرادر خود سه چیز دیدی بدو امیدوار باش، حیا، امانت ،راستی هر گاه این سه چیز دروجود وی مشا هـــده نکردی امیدی برآن نداشته باش

ارسالی ناهید نواب صنف هفتم لیسه زرغو نه

• • •

ایمان قوت روح است سر چشمه ایمان سه چیز اســـت، عقیده پاك ،حیاو حفت و خـد ا، پرستی .

ـ سخنگوی باشید لیکـــن دروغگوی نباشید .

ـ هرکه مشوره کند ندامت نمی بیندوهر که صرفه جو یی کندفقیر نمی شود .

ارسالی محمد شهیم فهیم

کلمه ها.

آرام بخش ترین کلمه

«عفت »

جذاب ترین کلمه

«وفا»

تلخ ترین کلمه

«تنهائی»

ارسا لی بصیر میر زازاده

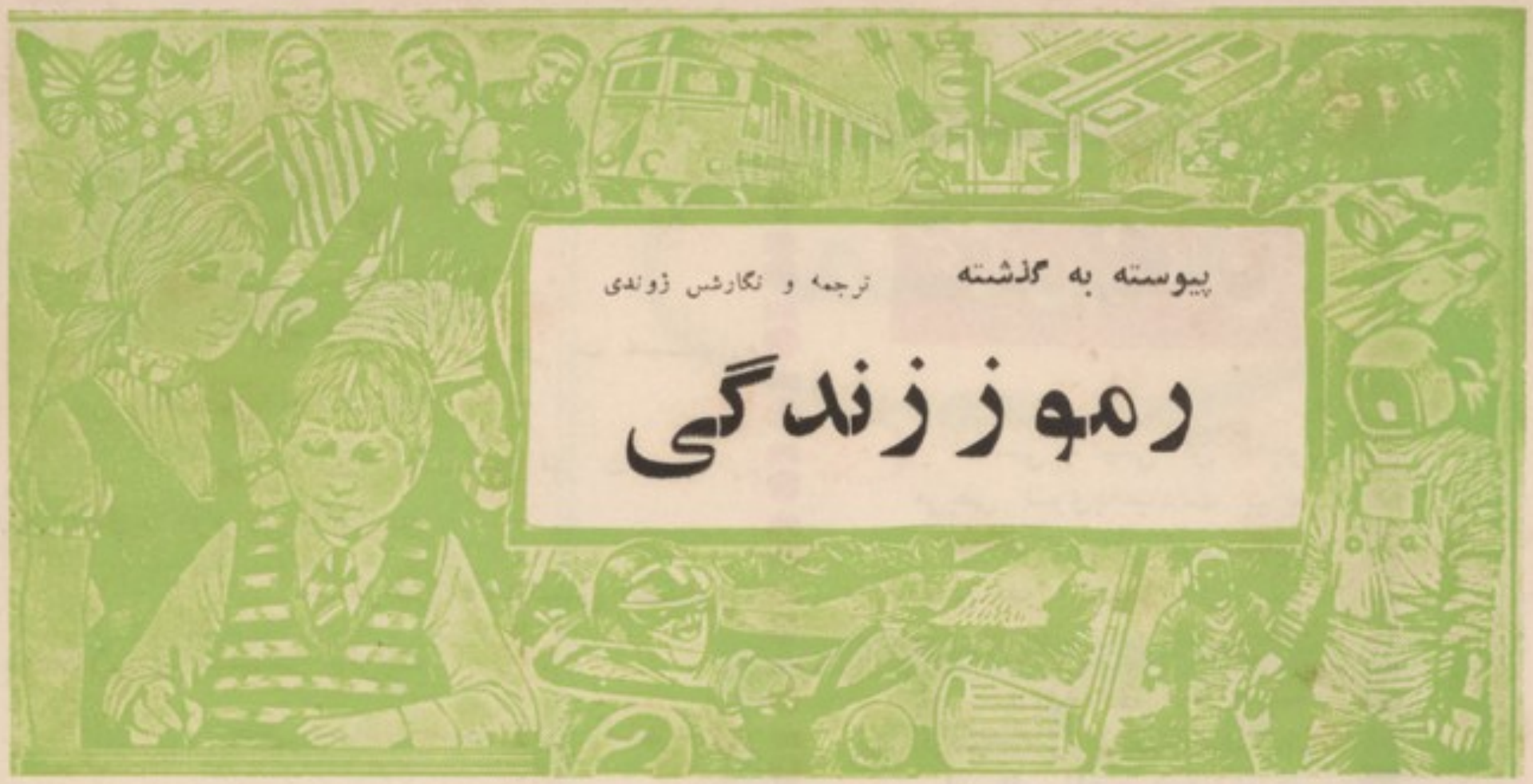

پیوسته به گذشته ترجمه و نگارش ژوندی

رموز زندگی

۹ - نامه پوستی - پوست کارت

پوست کارت عکس دار

پسته را روی پاکت راست ومنظم بچسپانید و برای این منظور کنار راست بالای پاکت (کنار چپ بالای پاکت) ر ا انتخاب نمائید .

برای اطلاع بعضی ا خبارکوچك ممکن است عو ض کاغذ پستی ، پستکارت مورداستفاده قرار گیرد ولی بخاطر داشته باشید که تسلیت ها،دعوتنامه ها ، تبریکی و . . . درپستکارت نوشته نمی شودراجع به اسرار و خصوصیات شخصی هیچگاهی درپستکارت چیزی ننویسید ، این اسرار را هر کسی می تواند مرورکند و بخواند .

برای آ مرین واشخا ص مشهور در پستکارت چیز ی نوشتن عا قلا نه نیست .

در راه سفر برای آشنایان ویا دوستان ، خو یشا و ندان ورفقاء به منظور نمایاندن علاقهٔ خود نسبت به آنها پستکارت های منظره دا رارسال میشود . بالای اینگونه پستکارتها نوشتن باپنسل نیزمجاز است. راجع به موضوعات جدی ومخفی روی همچو پست کارت ها حرفی نباید نوشت.

ز - کارتهای ویزیت :

بعضی ها به این عقیده اندکه حالا دو ران استفاده ا ز کارت و یزیت کهنه شده واین عمل بد تلقی می گردد .

ولی باوجود این عقاید باز هم استفاده از کارت ویز یت فوق العاده مفید واقع می شود .

کارت های ویزیت را د راو قات مختلفی مورد استفاده قرار می دهند .

معقول است اگر قبل ا ز حضور یابی نزد کسی قبلا کارت ویزیت ارسال شودولی نامعقول وقتی خواهد بود که رفت و آمد نزد خویشا وندان ودوستان خویش از کارتهای ویزیت استفاده شود خا صتاً اگر این رفت و آمد هابکثرت انجام یابد .

اگر شما به ملا قات کسی میروید واو را در منزلش یا محل کارش نمی یا بید بهتر است در پشت کارت ویزیت تان چند حر فی برا یش بنویسید .

در فرانسه سا بقا معمول بود که عقب کارت و یز یت بعضی از حروف الفبارا می - نوشتند واین حروف معا نی مختلفی را به اطراف ارا ئه میداشت تاکنون نیز دربعضی از کشور های اروپائی نیز

استفاده ازین شیوه معمو ل است برای اینکه بر خورد ها شاید در ممالك اروپائی میسر گردد ناگزیرم بعضی ا ز ین حروف را توضیح بدهم :

تبریکی سال نو
اظهار تسلیت
اظهار شکران
برای معرفی کردن شخص
برای طلب عفو .

حروف مذکور باپنسل ویا رنگ در کنار راست و یاچپ کارت نوشته میشود که‌تقریبا شکل نیمه رسمی را بخود گرفته بود . و شخص مو رد نظر با مطالعهٔ این حرو ف آرزوی نویسندهٔ آ نرا مکمل درك می نمود .

ح ـ دعوت ـ دعوتنامه

رفقای نزدیك را میتوان ذریعهٔ تلیفون دعوت کرد و لی بصورت عمومی‌این‌عمل‌شخصا ویا توسط نامه صورت می ـ گیرد . باکسانیکه آ شنا ئی کمتر دارید بهتر است آ نان را توسط نامه و یا شخصا دعوت‌نمائید اگراینطور گردید در حقیقت این مفهوم رابطرف رسانیده اید که او راصمیمانه دعوت کرده اید و مو جو دیت شانرا در دعوت خود موضوع مهمی تلقی نموده اید .

سعی نمائیدکه‌مهما نان‌تانرا به موقع دعوت‌نمائید بدین‌معنی که در نظر داشته باشید تا همانقدر وقت به‌طرف بدهیدکه برای آمد ن به مهمانی شما تصمیم بگیرند وبه موقع معینه حاضر شوند ویا اگر کد ام پروگرام دیگری درهمین و قت دعوت شما داشته باشند از آن

شامل تعر یفات و اصطلاحات علمی، ا دبی، و اجتماعی

مؤلف :محمد جان (فنا)

چراغ معرفت ۱۰

*زبان (د) زبان عبارت از بکار بردن یك سلسله علایم و رموز صو تیست که بحاسهٔ شنوائی متعلق بوده و افکار و اندیشه های مردم را از یکی بدیگری منتقل میسازد .

*دستورزبان (د) :مطالعه و تشریح سا ختمان یك زبان است .

*دستور زبان از سا ختما ن بکار رفتن کلمه‌ها برای سا ختن‌جمله ها بحث میکند .

*عبارت از مجموعهٔ قواعدی است که برای درست‌گفتن ،درست نوشتن و درست خواندن بکار آید .

*واحد لفظی یاکلمه (د) :هریك‌از علایم و رموزصوتی که دریك‌زبان استعمال میشود دارای معنی ومدلول‌معین میباشد و بنام واحد لفظی یا کلمه یاد میشود .

* کلمه (د) :لفظ معنی دار راکلمه‌میگویند .

* کلمه (د) :کلمه در لغت سخن‌را گویند و در اصطلاح لفظی است که معنی داشته باشد .

کلمه هاییکه در سخن گفتن ویا نوشتن بکار میرود و مطالب بوسیلهٔ آنها بیان میشود (۹) نوع است :

(اسم ،صفت،کنایه ،عدد ،فعل،قیدحرف اضافه، ،حرف ربط ،صوت)

*کلمه های‌مستقل (د) :کلمه هایی‌که مانند

(انسان، درخت ، علم ،مکتب ...) معنای لغوی دارد وبه تنهائی وبدون پیو ستن باکلمهٔ دیگر معنی و مفهوم‌کاملی را منتقل سازد کلمه های مستقل نامیده میشود .

*کلمه ی مقید (د) :کلمه هایی‌را که مانند (ا ،ام ،ای) معنای غیرلغوی دارد و تا آنکه باکلمهٔ دیگر نپیوندد‌مفهوم و معنای کاملی رانمیر ساند، کلمه ی مقید خوانند .

*صرف (د) :از کلمه و متعلقات‌کلمات بحث میکند .

نحو (د) مطالعهٔ انواع سا ختمان‌و صورت تشکیل تر کیبات و جمله‌ها را نحو گویند .

*نحو از تر کیبات جمله ها و متعلقات آن سخن میراند .

*های ملفوظ (د) :آنست که‌نوشته‌و خوانده میشود و در اول ،وسط و آخر کلمه می‌آید مانند :هوش ،شهرنگاه ... وغیره

*های غیر ملفوظ (د) آنست که نوشته شده اما خوانده نمیشود وفقط

در آخرکلمه هامی آید مثل :مرده،خنده، گریه و غیره •

•و او معدوله (د) :حرف واو در برخی کلمه ها نوشته میشود •اما خوانده نمیشود این‌نوع واو رامعدوله گویند مثل :

خواب ،خواهد،خوا ستن ،خویش•

•و او معروف (د) :هر گاه (واو) بصو رت درست و ثقیل خوانده و نوشته شود مانند :قبول ،آبرو ،سبوآنرا و او معروف گویند •

•واو مجهول (د) : اگر صدای (واو) در تلفظ درست ظاهر نشده و خفیف باشد آنرا (واو) مجهول گویند مثل: او ،روز ،نیکو ،نیرو و غیره •

•یای معروف(د):در کلمه هاییکه یای آن بصورت واضح و ثقیل ادا شود آنرا (یای) معروف گویند چون: دستگیر ،انجیر ،بخیل ،کبیر وغیره•

•یای مجهول (د) :(یای) کلمه‌های‌را که خفیف تلفظشود (یای) مجهول گویند •

مانند :شیر (حیوان) شمشیر ،دلیر، پنیر و غیره •••

•تخفیف (د)در زبان دری گاهی بنا بر ضرورت بعضی از حروف‌کلمه را حذف میکنند که‌این عمل راتخفیف و آن کلمه را مخفف میگویند •مثل: از (آواز ،آوا) از (اشتر ،شتر) از (اشکم ،شکم) از(اگر ،گر)و غیره•••

•قدرت (ف) :عبارت از خارج‌قسمت کار بر زمان میباشد •

•واحد قدرت (ف) :در فزیک‌قدرت رابه متر کیلو گرام فی ثانیه حساب میکند •یعنی واحد قد رت‌کیلو گرام متر فی ثانیه است •

•قوهٔ اسپ (ف) :قوهٔ اسپ واحدبزر گتر قدرت ویك قوهٔ اسپ‌مساوی (۷۵) کیلو گرام مترفی ثانیه است•

در تخنیك قدرت ماشین هارا عموما به قوهٔ اسپ حساب میکنند •

• رافعه (ف) :عبارت از یك‌میلهٔ محکم و غیر قابل انحناء است که بدور نقطهٔ دور خورده میتواند •

اندر چوکه آلهٔ بازی اطفال است بهترین مثال رافعه میباشد •

•نقطهٔ اتکاء (ف) :نقطهٔ که رافعه به آن قرار دارد و در اطراف آن حرکت کرده میتواند نقطهٔ اتکاءگفته میشود •

• بازوی وزن و بازوی قوه (ف): فاصلهٔ وزن ازنقطهٔ اتکاء بازوی وزن‌و فاصلهٔ قوه ازنقطهٔ اتکاء بازوی قوه‌گفته میشود •

•جر ثقیل (ف) آله ایست که توسط آن بارهای سنگین را بلند میکنند •

جر ثقیل عموما برای حمل و نقل‌اموال در جها زات بحری استعمال میشود •

•سطح مایل (ف) :سطحی که باخط افقی زوایه ای تشکیل دهد، سطح مایل نامیده میشود •

وزن بر سطح اتکاء جسم میباشد •

بقیه صفحه ۳۳

آشیانه لك لكها

قسمت با م راآ تش گرفته‌بود.

هند یش خود فکر کرد . شاید کسی خانه نباشد خانه ما را آ تش گر فته وشاید بچه لك لك هم‌طعمه حریق شده است.من بایدخانه‌مانرا وبچه لك لك را نجات بدهم. اوبه خانه دیگریکه‌درآن‌نزدیکی بود رفت لاکن در آنجاهم‌کسی نبود . او فکر کرد که بایست به‌تنهایی آتش را خا موش کند .

هن‌زینه ای درکنار بام خانه گذا شت بعد با لای بام‌بر آمد ویك سطل پر از آب‌را بالای آتش ریخت . آ تش از گوشه دیگر بام زبانه کشید، هن به تندی از زینه‌پا ئین‌و با لارفت وباخود آب آورد وبا لا ی آ تش ریخت . با زوها یش ازشدت درد بیحر کت شده‌وچشمانش رادود فرا گرفته بود لا کن او همچنا ن به کا رخودادامه‌دادو تلاش‌بسیار کرد وبا م‌راباآبیکه آورده‌بود کا ملا شست تا اینکه آ تش را خاموش‌ساخت.

وقتی گر تیل از مکتب‌آمد از دید ن با م آ تش گرفته حیرا ن شد . بعد مادر هن با یکتعداد ازرفقا یش آمدند و دودرابالا ی بام خانه‌دیدوارخطا شدند .

هن‌وقتی آنهارا باین حا لت دید گفت :هیچ جای پریشانی نیست همه‌چیز درست شده است . فقط یك قسمت‌بام سو خته وخانه‌از آتش محفوظ مانده‌بود . مادرهن با نگاه های

بقیه در صفحه ۳٤

مترجم: م-ط-پ
نویسنده: می ویرا فریمن

تفریح با تجربه های علمی

شروع مشکل است

کدام یك بیشتر قوه جبر دارد، یك توپ فتبال یا یك میز؟ یقین است که شما می گوئید میز و این گفتهٔ شما درست است هر قدر یك شی سنگین تر با شد به همان اندازه به حرکت انداختن آن شی مشکلتر است.

در تجربهٔ صفحه گذشته شما یك سکه را استعمال کردید. حالا تجربهٔ قوهٔ جبر را بالای یك جسم سنگین اجرا کنید. شما خواهید دید که یك قوهٔ بسیار بزرگتر ضرور است تا آنرا حرکت دهد.

یك تار قوی رابدور دودانه خشت بسته کنید واین خشت ها را بالای یك تخته قرار دهید که در زیر آن دو دانه قطی خالی حلبی گول مانده شده باشد (عکس را ملاحظه کنید). یك توته چوب کوچك رادر انجام تار بسته کنید که بحیث دسته ازان استفاده شود.

وقتیکه به آهستگی ازدسته کش کنید قطی ها لول می خورند و میگذارند تخته و خشت ها به آسانی حرکت کنند.

اما این دفعه خوب از دست محکم بگیرید و با تمام قوت یك مرتبه آنرا به تکان و شدت کش کنید میبینید که تار قطع میشود و خشت ها جابجا می مانند. دلیل آن این است که قوهٔ جبر خشت های سنگین نگذاشت تخته و خشت ها حرکت کنند درحالیکه شما قوت بیشتر را در کش کردن آن صرف کردید.

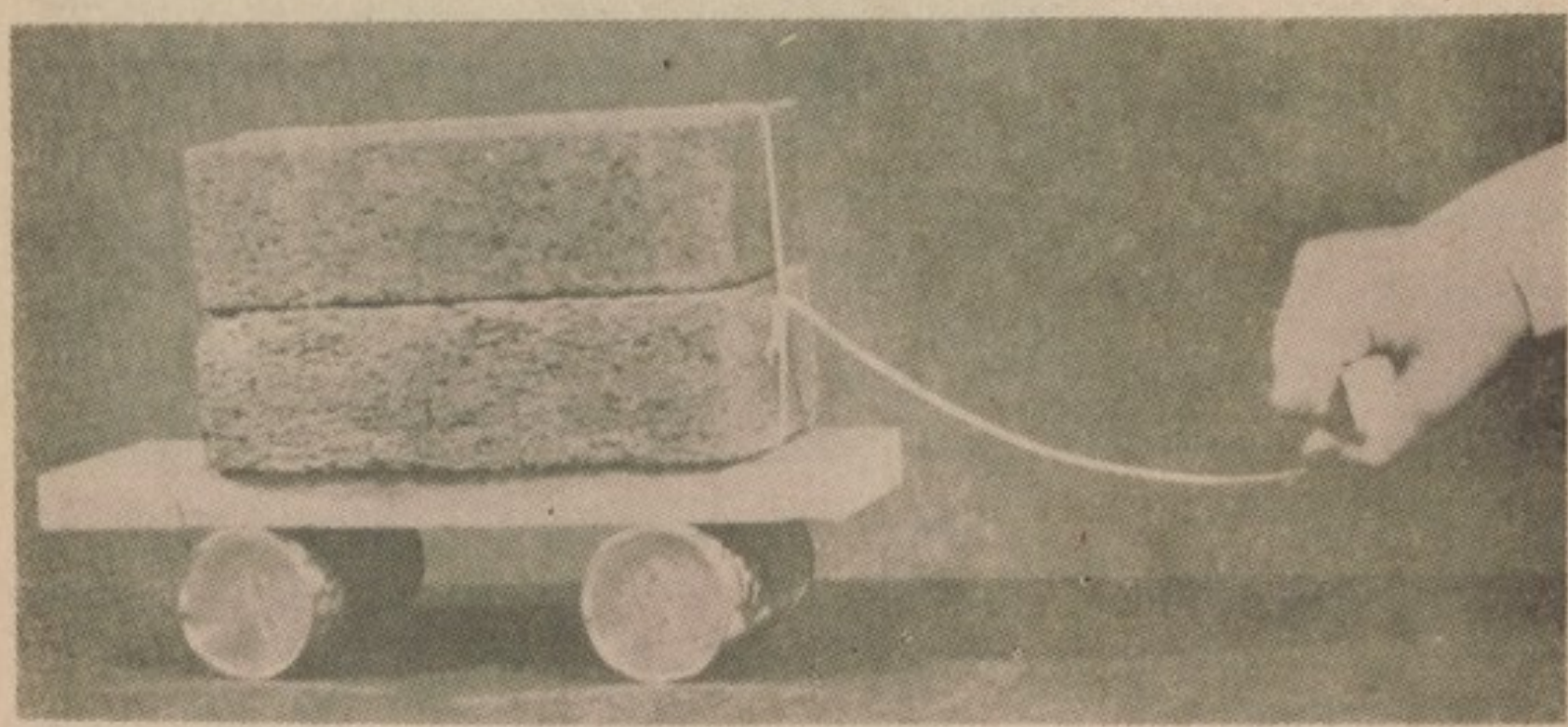

آیا خشت ها به طرف پیشرو حرکت خواهد کرد

(متصدی) نصیر احمد «فروغ»

افقی:

۱ـ نصف نام مجلهٔ تان .

۲ـ ....

۳ـ همسایه مملکت ما .

۴ـ ....

۵ـ محکم نیست .

۶ـ .....

۷ـ یکی از فصل ها ـ در بین پدر وپسر قرار میگیرد.

۸ـ ....

۹ـ ....

۱۰ـ ....

۱۱ـ اگر «ن» میداشت نام یکی از ممالك آسیائی میشد.

عمودی:

۱ـ ....

۲ـ دربین کوه ها و جا های است در پغمان.

۳ـ آرامی.

۴ـ ....

۵ـ جدائی ـ یکی‌ازفواصل سال

۶ـ مربوط صاحب است.

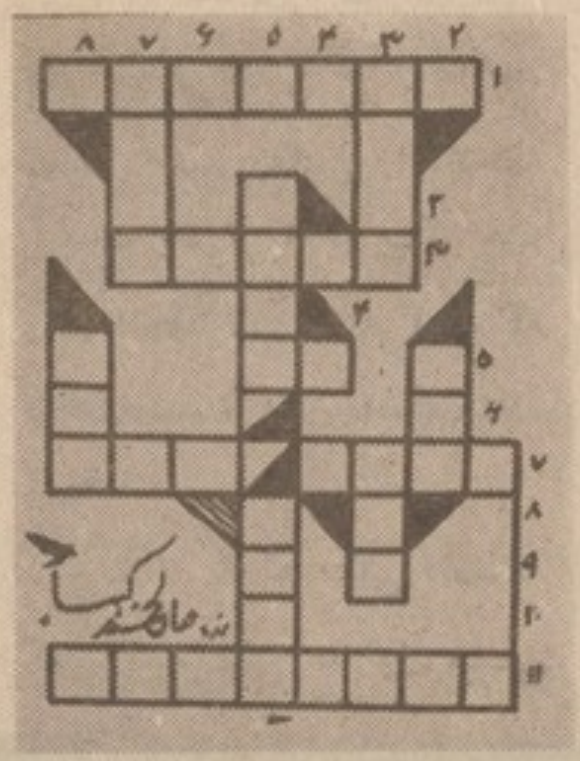

چستان ها :

در من تو است در عالم‌نیست .

•••

رفتم در راه ـ یافتم گیاه‌ـمغزش سفید پوستش سیاه .

•••

آن چیست که سرش ا زانسان‌تنه‌اش از گاوـ تخمش از آب .

•••

۵ـ آن چیست که ده پادارد سه سر .

«فرستنده لطیفه قریشی »

حل کنندگان شماره گذشته

عبدالله ، محمد عارف

ابرا هیمی ، گلر خ اتیك، هزار الدین ایامی،فوزیه سید

زاده، چیلان علی ، ولی الله علی ، زرمینه مرزی، شهلا

اکرا می، محمدیعقوب اکرا می سید وحد ت ،محمد حکیم خنده‌رو ، فر یده سید زا ده،

محمد داؤد ر حمتی، میر ویس صدیقزاده، پردل مهر پور ،

شاکره قریشی ، عفیفه‌قریشی ناجیه قریشی ، سید عزیزالله

قریشی، خوا جه حمید الله ، مرضیه شفیع رستمی ،

سید رو بنا ن ژو بل، سید حنیف ژوبل، مکر مه او رزی

وکیلزاده، بشیر احمد ضیفی، سید کمال الدین فخر ی،عبد

الفتاح ، آسیه واصل، احمدـ صدیق ،ناجیه لعلی، شاه ولی

مایل، احدی، تیمور شاه‌مایل، احمدی‌محمدیونس، محمد داود

ذبیح الله احمدی، احمدفیروز سیدعزیزالله جوان ، سید ـ

بیگم قاری زاده ، نینا ، محمد یوسف پیك، احمد فریددانش، احمد شعیب دانش، اخترمحمد

فضلی، عبدالبصیر میرزازاده، عبدالو حید میرزا زاده ،محمد ضیا ویس ، عبدالبصیرـ لطیف ،علی محمد میرزازا ده محمدعثمان، فر هاد دها تی ،

ـ مکیانو ا یس

محمدقاسم ، غلام ربا نی، ـ بلبیر سنگهه آهو جا، عبد ـ الغفور برنائی، غلام دستگیر ـ درویش .

زرکه ،ترینا کاظمی ،مقدسه صافی، کریمه عادل الیا س ، محمدهاشم انور، محمدو لی انور، محمد ایوب ، محمد ـ یوسف نظامی، هو شنگ ـ حیدرزاده ، فهیم حیدرزاده ، رعنا حیدر زاده ، فریدون از مکتب افشار ، عبدالبصیر ارغوان ، محمد مایر ، عبد ـ الباقی ،کنشکا ، مضعر گلنار صالح، عبدالرسول ارغوا ن ، اختر محمد صالح، طالع‌محمد ـ صالح ،احمد جاوید صا لح ـ زاده، دین مخمد صالح، فا یق هما اصغر، رویا اصغر، کاظم اصغر، رحیم ،نور یه ،نورآقا، احمدولید ،عبداللطیف خنجر، عزیزالله نوابی، زمری اسلمی،

●●●●●●●●●●●●●●●●

(معما)

آن چیست که در آب‌بیفتد نمی شکند .

در ز مین بیفتد می شکند چوچه هایش دورش جمع میشود .

سه برادرند هر قدرمیدوند یکدیگر خودرا گرفته نمی ـ

ارسالی : مصطفی غفوری .

افقی:

۱ـ حشرات است و هم خوردنی، نصیب انسانهای نیکو کار میشود.

۲ـ از خوانندگان را دیو ـ یك انگلیسی.

۳ـ از سبزیجات .

٤ـ از اعداد ـ از خوراکه باب.

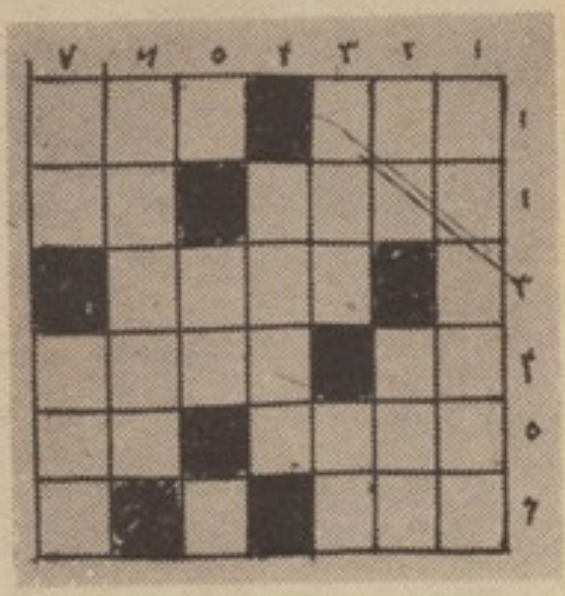

۵ ـ مهر و محبت معنی میدهد ـ از سنگ های‌قیمتی.

٦ـ قصد واراده معنی می دهد.

عمو دی :

۱ـ مجله محبوب د ختر ان وپسران.

۲ ـ از حروف نفی‌پښتو ـ قهرمان بکس جهان.

۳ـ نا بینا ـ اندازه

٤ـ عزت و شان معنی میدهد.

۵ـ بدون آن زند گی کر دن ممکن نیست.

٦ ـ آهنگسارمعروف‌کشور

۷ـ هزار کیلو ـچوچه میش .

از: محمد صادق (ابرا هیمی) متعلم صنف (هفت) لیسه غازی

قطعاتی ازهمین‌شماره

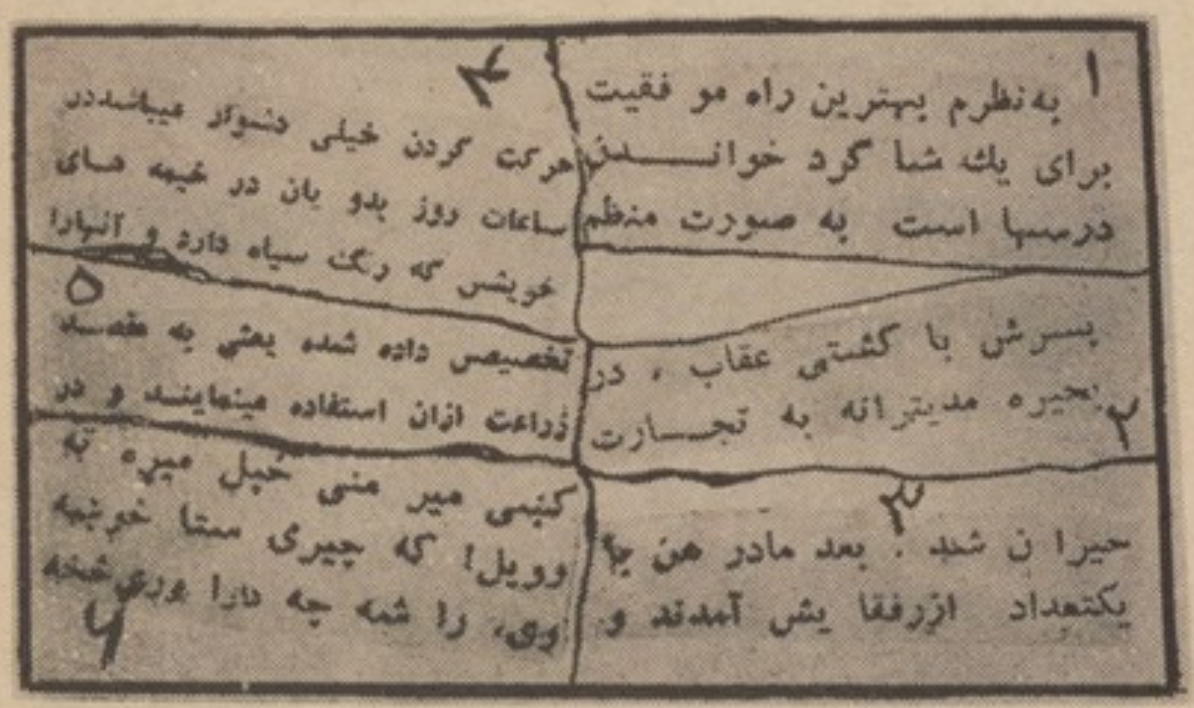

به دو نفر از کسانیکه سرگرمی قطعاتی از همین شماره راحل می نمایند یك یك جلدکتاب زیبا و نفیس بحکم قرعه جایزه میدهیم .

به اساس قرعه کشی که‌در دفتر مجله بعمل‌آمد بناغلو عزیز الله قریشی و بشیر احمد صیفی برنده شدند که میتوانند جایزه‌خود را ازدفتر مجله اخذ نمایند .

بیایید تا از خط استوا بازدید نمائیم

داؤدپرسید ، راجع به گوره خر چه گفتید ، کاکا گفت در افریقا گوره خرهاخیلی‌زیاد است گرچه بسیاری آنها در قسمت جنوبی قاره‌افریقا یافت می شوند.پروانه به‌سخن آمده فریادزد تماشا کنید بعد از طی فاصله زیاد که جز علف چیزی دیده نمی‌شد اینك یکتعداد درخت محدود معلوم می شود ، کاکا گفت: ما اکنون به دشت که صحرا یاد می شود نزد یکترمیشویم ودرینجا باران بسیار کم می بارد که روی همین‌علت‌برای درختان آب کفایت نمی کند .سپس کاکا اضافه کرداکنون وقت آن رسیده که به تماشای دریای معروف‌نیل ،شروع نماییم، قرار است امشب را در کنار آخر دشت درخر طوم سپری نماییم .

بهرام پرسید: از خطاستوا چقدر فاصله گرفته ایم . کاکا گفت: در حدود نهصدمیل. باز هم بهرام سوال کرد این مملکت (سودان)نسبت به‌مناطق جنگل‌درکانگو که امروز صبح‌آنرا ترك‌گفتیم‌چه فرق دارد ؟کاکا گفت‌نسبت به‌کانگو باران بسیار کم می‌بارد ماهای تابستان حتی نسبت به‌مناطق خط استواگرمتر است. یك فرق دیگر نیز موجود است باین‌ترتیب که در خط استوا آفتاب دایم در حدود ساعت شش غروب می کند در تمام روز هادر حدود دوازده ساعت می باشدامادرینجا روز هادر تابستان

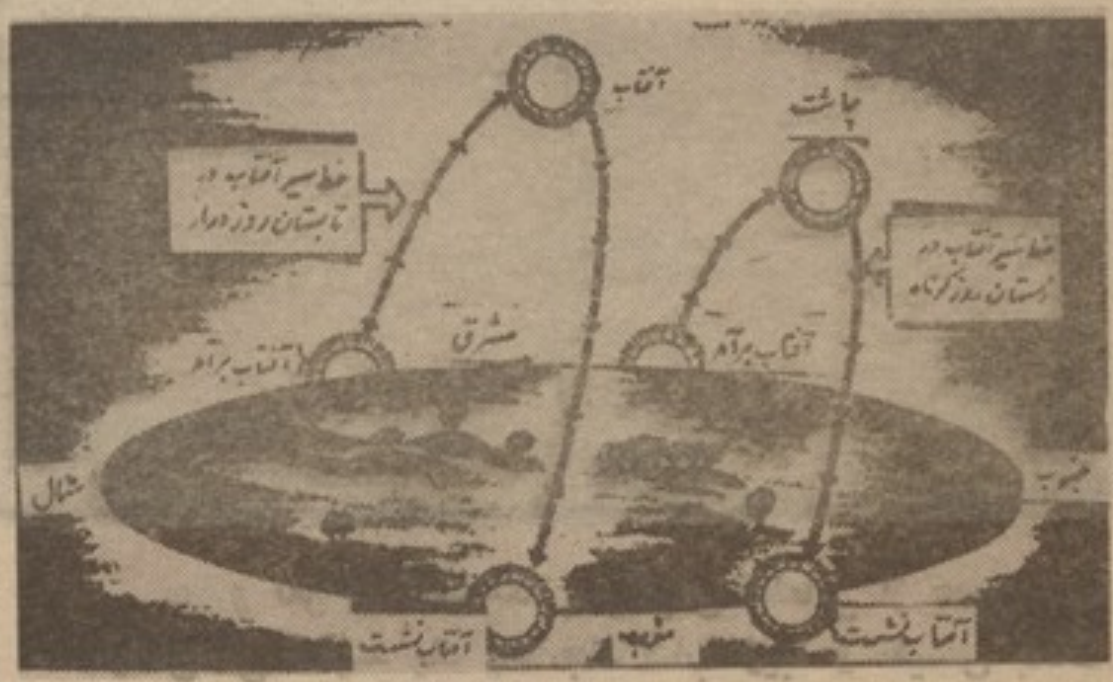

شکل بالا مسیر آفتاب را بالای کشور سودان درتابستان وزمستان نشان میدهد. روزها در زمستان کوتاه‌می شود زیرا محور زمین از آفتاب کج می شود .

نسبت به زمستان دراز تر است .

داؤد پرسید ، ما تما ما به طرف‌شمال خط استوا پرواز کردیم همین طور بیست ؟ اگر همین پرواز ما به جانب جنوب صورت می گرفت چه‌مشاهده می کردیم؟ کاکا گفت : بلی‌به طرف شمال خط استوا سفر کردیم و احیانا این سفر ما بطرف جنوب هم می بود عین تحولات را می یافتیم ،یعنی بعد از عبور از مناطق جنگل دار کانگو به جلگه های‌وسیع رسیده وسپس به مناطق ، علفزار (مرغزار) بدون درخت جنوبی میرسیدیم. یگانه رق آنست که‌در جنوب خط استوا تابستان بوده و بنابر آن عوض هوا ملایم بارانی گرم میباشد. در حدود یکهزار وپنجصد میل درجنوب خط استوا مادشت و سیع دیگری را می یافتیم که به‌نام کالاهاری یاد می شود. کاکا اضافه کرد اکنون دانستیدکه سفر به شمال و جنوب خط استوا چندانی فرق مشاهده نمی شود بهر صورت صحبت اکوتاه کنیم زیرا دریای نیل مانند خط نقره ای پیشروی اظاهر گردید وهمچنین ، در حالی که اشاره می نمود ، گفت آنجاست شهر خر طوم وصحبت باقیمانده را در همین استراحت شب در هوتل خرطوم دنبال خواهیم کرد .

بقیه صفحه ۱۸

آشیانه لک لک ها

شانرا خوبتر بشنوند . بهم خوردن بالهای لک لکها آواز مخصو صی دارد . هر بهارکه پرندگان‌به قریه می آیند آواز با لهای شا ن و نغمه که سر مید هند پیا م آور فصل نو است ونوید دهنده بهار بار یکی از لك لك بزر گتر از دیگرا ن بود کمی پا یین‌آمد ودربا لای بام‌خانه به چرخ‌زدن پردا خت .

هن گفت :

آنها با م هریك ازخانه‌ها را تما شا میکنند . لك لکها حتما عراده گادی را که‌در بالای با م ما انتظار شانرا میکشد خوا هند دید . آرزو میبرم آنها دربا لای بام خانه‌ما آشیانه بسا زند .

درین هنگام یکی از لك‌لکها بالای با م فرود آمدو بایك‌پا در آنجا ا یستاد وبه تماشای عراده مشغول گشت. بعد به آهستگی بال گستر دودو باره به پرواز درآمد .

هن به آهستگی گفت:

فهمید که‌ما اورا از دور ور انداز میکنیم حتما دو با ره با همراها ن خود برخواهد گشت .

صبح روز بعد و قتی‌اطفال بسوی‌با م نگریستند ، چند تا از لك‌لکهارا بالای عراده‌دیدند آنها فهمیدند که لك‌لکها به کار ساختن آشیانه آ غازکرده اند .

لك لکهای‌نر با لهای خودرا کشود ونول خودرا بطرف زو جه اش باز و بسته کرد.او نسبت به گر تیل بلندقامت ترمینمود . اطفال بسیارخوشحا ل شدند که پرند گان بزرگی‌با لای بام خانه شان‌مسکن گزیده اند.

بعضی او قات لك لکها درمز ر عه برای بدست آوردن دانه و غذا به گشت و گذارمی پر دا ختند آنها میدانستند که‌در قریه کسی به آ نهاآزاری‌نمی رساند . ازینرو آنها نمی تر سیدند . یك روز صبح گرتیل یك چوچه لك‌لك ر ا درنز دیکی آشیانه اش دیداوشتابان دویدن گرفت تابه هن خبر بدهد .

گر تیل گفت :

اوه، هن من یکی از بچه‌های‌لك لك را دیدم. او در کنار آشیانه اش بر آمده است.

هن و گر تیل هرروز وقتی‌از مکتب رخصت میشدند. بزودی خود شا نرابه‌خانه‌میرساندندتا لك لکها را تما شا کنند . برا یشان‌خیلی‌خو شا یند بود که غذا خوردن بچه لك لك را در حالیکه‌مادرغذارا بانول خود بد هنش می گذا رد تماشا کنند .

یکروزو قتی هن از مکتب‌بخانه میامد ، دید که لك لك روی آسمان خانه‌شان پروازمیکند . و بسیار سرا سیمه معلوم میشود .

هن فکر کرد . آیا این‌یکی‌از لك ها ی ما خواهد بود؟

او شروع بدویدن کر دبرای اینکه فکر میکرد شا ید اتفا قی رخداده با شد .وقتی‌در نز دیکی خانه رسید یك‌خط سیاه دود رادید که‌از کناره‌بام‌خانه بهوا بلند می شود. یك

بقیه در صفحه ۲۸

بقیه صفحه ۱۹

انسان و استفاده...

بارندگی وجود دارد و بدو یان در اطراف دمشق اقامت کرده و نفس راحت می کشید ند اما در مدت حرکت خویش آنها تا زمانی دریك واحه می مانند که در آنجا برای خود و حیوانات شان شرایطزندگی مهیاباشد وبعدازآن کهمدتش خیلی کم است به حرکت می افتا دند و بجای دیگر میرفتند تا از شر گرمی و یا سردی و یانبودن غذا در امان باشند •

شتر برای هر مقصد :

بدو یان از شتر منحیث بهتر ین وسیله حمل و نقل استفاده میکردند این تنها و یگانه استفادهٔ آنها از شتر را تشکیل نداده بلکه از انبه مقاصد دیگر ورفع ضرو ریات دیگر نیز استفاده مینما یند مثلا از شیر شتر نو شیده و منحیث یگانه منبع غذایی آنرا استعمال میکر دند وآنرا صرف می‌نمودند، یکی دیگر استفاده آنها از شتر عبارت از استعمال گوشت آن است که آنها شتری را کشته و ازگوشت آنغذا تهیه می نمودند پشم شتر را آنها گرفته و لباس خود را از آن تهیه میدارند و مفرو شات خیلی زیبا ازان تهیه میکردند و ریسمان های آنها اکثراز پشم شتر ساخته شده است • از پوست شتر برای ساختن بسیا ری از ضرو ریات خود استفاده مینمایند خلاصه اینکه شتر حیثیت زندگی را برای بدو یان دارد •

سالانه یك تعداد از شتران را بدو یان برای مرد مانیکه به همین مقصد نزد آنها می آیند در بدلپول نقد و یا اجناس مورد ضرورت آنها به فرو ش رسانیده یا آنرا مبادله میکنند •

همچنان بدویناسپ راز یز دوست داشته چند راس آنرا نیز با خود میداشته باشند ،و اسپ هم دربین آنها یکچیز تجملی بوده تنهاسرداران قبیله های شان اسپ داشته ازینرو هر کس که داری اسپی باشد خیلی با داشتن آن افتخار میکند •

بر عکس ن شتر ،اسپ هیچگا هی در بیا بان های بی آب و علفزندگی کرده نتوا نسته و آنطو ریکه شتر چند روز بدونآب زندگی کردهمیتواند و خار خو راکش است اسپ هرگز با چنین شرایط زندگی کردهنمیتواند و باید در چرا گاه های پر از علف بوده و در آنجا به چرا باشند درغیر آن زندگی اسپ خیلی مشکل است•

از ینرو بدویان شرایط رابرای اسپ مهیا مینمایند مثلا برایش جو وکاه و غیره خوراکه های مورد ضرورتش را تهیه میدا رند •و آنرا در میان جوال ها توسط شتر ها نقل میدهند، زیرا شتر های بدو یان قادر است که در شرایط بسیار نا گوار صحرا زندگانی نمایند•طوریکه برای بدویان معلوم شدهجزء باهمین شرایط ممکن نیست به کدام طریق دیگر آن سر زمین زند گانی را دنبال کرد•

البته ،برای بدو یان خیلی ساده خواهدبود کهدرمناطقی زند گا نی نمایند که در هرفصل داری علفبوده و شرایط زند گانی رابرای آنها مساعد سا خته بتواند زیرا آنها نمیتوا نند دریك نقطه همهٔ سال را بگذرانند •

مگر امروز بهتر ین چرا گاه هادر دست مرد مانی قرار دارد که بعدا در بارهٔ شان صحبت خواهم کرد همچنان مقدار زیادی از چرا گاهها در جهان برای کشت و زراعت تخصیص داده شده یعنی به مقصد زراعت ازان استفاده مینمایند و در دنیای جدید یعنی امریکا بهترین تجارت را تربیه حیوانات دا راست•

سهیلا «اشرفی»
علا قمند کمکیا نو انیس

بقیه صفحه ۲۸

لگ لگ ها ...

تحسین آ میز به پسرش نگریست . مادرهنراو رامخاطب ساخته گفت «توخانه را از خطر سو ختن نجاتدادی »

«و تو لگ لگ ها را نجات دادی .» گر تیل گفت:

من میخوا هم لگ لگ ها دوبارهبه آ شیانه شا ن باز گردند .

من یقین دا رمآنهابرخواهند گشت و قتی بفهمند ما آنها را چقدر دو ست میدا ریم.

دکمکیانو انیس

(بقیهٔ صفحه ۲۲)

پسردریا

تجارتی رااز سواحل تر کیه ، مصر ،لبنان و قبرس بشما ل افریقا ویا هسپا نیه مـــی بردند .

درجزیره کریت یك نفـر دیکر هم باکشتی به تجار ت می‌پرداخت ،کر چه کشتی ا و ازکشتی عقاب کو چکتر نبود، ولی‌باز هم نمی توا نست با مؤفق وپدرش رقابت کند . زیرا سعید جوانمرد ومؤ فق هم پشت کار داشتند و هـم رویه‌نیك وسلوك خوب شا ن باعث آن گردیده بود کـــه دوستان زیاد دربنادر مختلف پیداکنند و اعتبار بیشتر ، داشته باشند .

عیسی رقیب تجار تی‌مؤفق وپدرش آدم کینه توز و بـد طینتی‌بود .

اواز مؤفقیت های فرما نده کشتی عقاب به جوش آمـده کینه ای آنها را بدل گر فته بود. عیسی از مدتها قبل‌در جستجوی فرصتی بود ، تـــا ضرری به سعید برساند .یك روز قبل از اینکه کشتـــی عقاب بعد از سفر چند روزه به‌ساحل جزیره کریت برسد درمیان آبها باکشتی عیســی مقابل شد. عیسی که افرا د زیادی را مسلح ساخته ، در کشتی خود مخفی کرده بود،به کشتی عقاب حمله نموده تمام امول آنرا غارت نمود. وقتی که کشتی عقاب به سا حـل جزیره لنگر انداخت ، همه با تعجب مشا هده کردند کـــه سعید اینبار باکشتی خا لی‌و بدون پول برکشته است، درحالی که عیسی باپول‌فراوا ن واموال زیاد در ساحل پیا ده‌شده بود.

سعید جوانمرد راسا نز دفرماندار جزیره رفته ازعیسی وعمل ناجوانمردانه اشـــی،شکایت‌نمودو کفت که عیسی یك‌تاجر نه بلکه یك دزد ـدریایی است .

فرماندار جزیره کفت :

ـ باید در مورد اد عا ی‌شما تحقیق نمایم، این‌درست است‌که شما آدم محترم ، ودرست‌کاری هستید ، ولـــی بدون مدرك نمی توا نم کسی‌را متهم بسازم ، فردا عیسی راهم احضار میکنم ، شمـــا هم تشریف بیاورید تا بـــه ادعای شما رسید کی نمایم .

سعید، به خانه باز گشت‌خیلی اندو هکین و آز رده ، خاطر بود ،آن شب با خاطـر پریشان خوابید نمی دانست، چکونه ادعای خودرا ثا بـت نماید. در میان بحر وقتی که عیسی به کشتی او دستبردزد کشتی دیگری نبود تـــا جریان‌را دیده باشد. ا و ،شا هدی نداشت تا به نفـع اووبر علیه عیسی شها د ت بدهد .

آفتاب از عقب امواج بحر بالاآمد ، کوچه های شهـر خاموشی شب را از دست‌داد وعبور و مرور مردم بر جاده هاآغاز شد .

سعید فر ما نده کشتـــی‌عقاب به طرف بندر رهسپار شد، مؤفق هم همرا هش‌بود، کشتی عقاب در کنار سا حل لنگر انداخته بود. کار کنا ن کشتی عقاب در عر شه کشتی نشسته بودند و چای صبح‌را مـی نوشیدند . سعید ،و مؤفق داخل کشتی شد ند ،فرمانده کشتی مدتی با کار- کنان کشتی عقاب صحبت ،کرد او به ایشا ن کفت کـه تصمیم دارد نزد فر مانـدار، رفته بر علیه عیسی و دزدان دریایی اش شکایت نما ید. یکی از ملوانان کفت:

ـتمام اموال ما را عیسی به‌نام اموال تجار تی خود در ساحل از کشتی کشیده بـه بازار برده است.

سعید کفت:

ـبا او تصفیه حساب‌خواهم کرد ،حال دو نفر همراه مـن بیایید تابه فرمانداری جزیره برویم ،فرما ندار آدم حقبین ومنصفی است.

فرمانده کشتی عقاب‌همراه‌فرزندش مؤفق ،پسر دریا ،و دونفر دیگر بطرف قصر فرمان داربراه افتادند .

فرماندار آنهارا نزد خود، پذیرفت ،عیسی نیز به آنجا آمده بود ،سعید بانگا هها ی غضب آلود بطرف عیسی می دید، ولی عیسی‌خنده مزورانه‌بلب داشت .فرما ندارکفت:

«ناتمام»

بیائید بخندیم

تهیه‌و تر تیب از بتول‌بشیر

ازماجرا های کندل خان

شبی در کو چه غالمغا ل‌شد کندل، برای اینکه بدا ند گپ‌از چه قرار است لحا ف‌خودرا بدور خود پیچید و از خانه خارج شد. شخصی ا ز تاریکی شب استفاده نمود ه لحاف کندل خان را از سر ش برداشت وپا بفرار گذ اشت کندل خان ازین کار متعجب‌شده بخانه آمد. زنش پرسید چه گپ بود؟ کنـــد ل خا ن جوابداد :

ـهیچ گپ نبود ، جنگـــ‌لحاف بود آنرا که بردندقرار وقر ا ر ی شد و من هم پس آمدم.

«ارسالی عبدالغفور کیوانی‌متعلم صنف هشتم لیسه‌امانی»

کمی سر فه میکرد

شخصی که زنش کر بو د روزی بخانه پدرش رفته بود وقتی به خانه آمد آنشخصـــ پرسید :

ـسرك ها رایخ نزده بو د. زنش که ندانسته بود گـپ از چه قرار است گفت :

ـشکر خوب بود اما کمـی سرفه میکرد .

«ارسالی حمیده طو فـا ن از ولایت هرات »

درسرویس

شخصی که هیچ‌درسرویس سوار نشده بود برای بـا ر اول داخل سرویس شد و به چوکی نشست و قتی که‌نگران آمدو دست خودرا دراز کرد وگفت:

ـلطفا پول خود رابدهید. آنشخص خندید و جـو ا ب داد:

ـخجالت نمی کشی به‌ایـن جوانی گدایی میکنی ؟

«ارسالی عبدالر ب ها دی زاده»

بس دوطبقه یی

روزی عجب خان و رجـب‌خان سوار بس دو طبقه یـی شدند . در طبقه اول جـای‌یکنفر خالی بود عجب خان در آنجا نشست ورجب خان بـه‌طبقه دوم‌رفت .

وقتی سر ویس بـه ایستگاه‌آخر رسید ، رجب خان مـی خواست از سرویس پاییـــن‌شود افتاد وضعف کرد . بعد از چند دقیقه که به هو ش‌آمد عجب خان علت ضعـــف اوراپرسید رجب خان جوا ب‌داد:

ـرفیق خدارحم کرد مو تربالا که من سوار بودم همیـن راه رابدون دریور آمد وهیـچ‌تصادم هم نکرد ومن بسیا ر ترسیدم که ضعف کرد م .

«ارسالی غلام د ستگیـــردرویش»

در هوتل

روزی دو رفیق باهم‌روبروشدند وبعد از احوا لپر سی اولی از رفیق دو می که سرورویش بسته بود پر سید:

ـچرا سرو رویت رابسته‌ای با کسی جنگ کردی ؟

دو می جوابداد :

ـدیروز بانا مزدم درهوتلی‌رفته بودم . در زیر میز ما پشك بز رگی خوابیده بودنامزدم به پیشخد مت گفت بیا این حیوان رابیرو ن کن‌پیشخدمت هم خیال کرد که مرا میگو ید آمد بامن بجنگ‌شد ومرا از هوتل به پایین انداخت وسرو رویم ز خمی‌شد.

«فرستنده نذیر احمد رنامتعلم صنف هشتم لیسه امانی»

بچه های امروزی

پسری با خو شحا لی‌نزدپدرش آمد و گفت :

ـپدر جان لطفا پانز د ه‌افغانی برای من وپانزده‌افغانی برای خود بد هید که بروم‌تکت بگیرم که به امریکا برویم . پدرش گفت به‌پانزده‌افغانی چطور به امریکا می توانیم برویم اگر راست می‌گویی پس تکت طیاره را به کجا میفرو شند ؟

پسر فو را جوابداد :

ـدرغر فه سینما ها :

«ارسالی محمد وا سع‌کبیر زاده »

شیردل‌خان و غربال

شیردل خان خوا ست ا ز طاقچه چیزی را بر دارد . ناگهان غر بال پر از پیا زبر سر او افتادو سر ش را درد آورد . شیر دل خا ن‌عصبانی شده غر بال را به شدت‌به زمین زد. در همین‌وقت غر بال از زمین بلندشده به سر او خورد وخون جاری‌شد .شیر دل خان با عصبانیت به آشپز خا نه‌رفت وکارد بزرگی را بر داشته وگفت :

ـای غر بال حالا اگرمیتوانی بیا وبا من جنگ کن!

«ارسالی محمد محسن‌جعفری متعلم صنف هشتم مکتب انصاری هرات»

راه‌حل

یکروز مادر حمید کر تی حمید راشست و کر تی‌کوتاه شد . درین وقت هر چه فکر کرد کاری کرده نه توانست ناچار نزد زن همسایه رفت و گفت :

همشیره جان کر تی حمید راشستم و کو تاه شد حالا چطور کنم اگر حمید شب بیاید جوابش راچه بدهم؟

زن همسایه گفت :

ـهیچ غم نخور خو د حمید جان را هم بشور که کوتاه شودآنو قت کر تی اش را بده که بپو شد .

«فرستنده شا زیه و لی زاده»

پوست روباه

خانمی روبه شو هر خود کرده گفت:

ـچند سال است که من همین پوست روباه را می پوشم ، دلت میخواهد که تا آخر عمر باهمین پو ست‌روباه بگذرانم . شو هر جوابداد :

ـعزیزم چه فر ق میکند ، خود رو باه هم تا آخر عمراز یك‌پوست استفاده میکند .

«ارسالی احمد صدیق واصل متعلم صنف هفت لیسه استقلا ل»

به جواب نامه های شما

نثاراحمد صمدی متعلم صنف نهم لیسه سلطان هرات .

نامهٔ تان با عکس های تان به اداره مجله رسید و ما آنهارا درمجله چاپ می کنیم و به امید سعادت و کا میابی شما آرزو مند همکاری تان می باشیم .

شیما امینی متعلم صنف هشتم مکتب گوهر خاتون مزار شریف :

از آغاز همکاری تان تشکر می کنیم" ضرب المثل های شما راحتمی نشر می کنیم .امید واریم در آینده‌با مجله همکار باشید .

•••

عبد الفتاح کو هنورد :

نامهٔ تان که از احساسات تان نسبت به مجله سخن میگفت به‌اداره مجله رسید" پیشنها دات تان نیز

محمد ظاهر دوستدار مجله

احمد رسول کریمی همکار مجله

•••

معقول بود وکارکنان مجله همیشه میکو شند تا الفاظ و نوشته های که در مجله نشر میشود بسیار سادهو روان باشد و ما بانهم در کوشش‌آن میبا شیم که آنچه راکه شما خواسته اید بیش از پیش مراعات کنیم.

پیغله فوزیه ، فریده ،فهیمه ، ناجیه و دو ستان دیگر شان ازصنف ششم مکتب رو شانه بلخی مزار شریف :

مجله دکمکیانو انیس بنام‌کوچینانو انیس سالها قبل نشر میشد اکنون نام مجله د کمکیانو انیس می باشد.

در مورد سوال دیگر تان بایدگفت که عکس انانسر پروگرام مسابقات ذهنی رادیو درشماره های قبلی‌مجله میرمن در همین سال چاپ گردیده است و شما میتوانید مجله میرمن و مجله پشتون ژغ راکه عکس میرزا قلم را چاپ کرده‌است بدست‌بیاورید و منظور تان بر آورده میشود .

فریده افغان‌پور و فریبا جاویدان و دوستان دیگر شان .

اداره مجله همشه کوششی نموده که مجله و مطالب آن مطابق به ذوق شما خوانند گان تهیه و تقدیم شود.

مریم محبوب از داستان نویسان شناخته شده و خوب و از همکاران خوش قریحه مطبوعات است وهمیشه داستا نهایش از خلال امواج رادیو و صفحات مجلات‌کشور برای دوستان داستان و قصه‌ها ،تقدیم گردیده است .و در بارهٔ پیشنهاد دوم تان باید گفت که:در صفحات مجله‌همیشه قصه و نوشته های نو یسندگان نو وتازه کار را نیز نشر کرده ایم‌و بازهم نشر خواهیم نمود، امید است که همیشه باما همکار باشید .

کریمه دوستدار مجله

دکمکیانو انیس

شا ولی مایل احمدی :

انتقاد شما برای ما رسیـــد و از توجه وعلاقه صمیمی تان نسبت بـــه مجله و کارکنان‌مجله بسیار ممنونیم.

همکار عزیز :

در هر شماره مجله نسبت تراکم مضامین نمیتوانیم که‌نوبت‌را مراعات نکرده‌و فقط تنها مطالب یکی‌ازهمکاران را در هرشماره نشر کنیم و اگـــر اینکار رابکنیم بازهم انتقادات زیادی از دوستان بسوی‌اداره مجله می آید. ولی باوجود آنهم چون شما همیشـــه باما همکار بوده اید، یك شماره بعد حتما ازشما مطلبی در مجله نشـــر گردیده که بااین حساب شما از مابی جاآزرده گردیده اید. به امیدهمکاری های دوام دار تان .

علی محمد میرزا زاده :

جدول های شما همه به اداره‌مجله رسید. و ما آنها را حتما در شمـاره بعدی نشر می کنیم و امید واریم در آینده با ما همکار باشید .

محمد عارف کارگر حروف چینـــی معارف :

امید است‌سلام و احترامات‌کارکنان مجله را بپذیرید :

مضمونی راکه چندی پیش نشر کردیم، همانقسم که شما نمیدانیـــد چرا چشمان آن پسر کمره عکاس‌را کـج‌نسا خته است ماهـم نمیدانیـم بخاطر یکه آن مضمون ترجمه بود و این سوال را باید از مرجع‌اصلی آن نمود .ومتا سفانه اینکار بخاطریـکه آدرس نشریهٔ که از آن اصل‌مضمون ترجمه شده بسیار دور و ازمافاصله دارد نمیشود تا از آن ها سوال کرد و جواب گرفت .

ناهید عثمانی طفل‌بشاش وصحتمند

اطلاعات او کلتور
رئیس تحریر :
محمد ابراهیم عباسی
مدیر مسؤل جلال نورانی
مهتمم: عبدالرشید آ شتـی
تیلفون دفتر رئیس تحر یر
۲٦۹٤٥
تیلفون مـد یر مسؤل
سوچبورد: ٥٥ـ۲٦۸٥۱
ارتباطی :٥۳
آدرس: انصاری واټ مطبعه
دولتی اداره کمکیا نو انیس-
«مطبعه دولتی»
قیمت یك شماره ۳ـافغانی

محمد مصطفی شفیعی طفل‌با هوش وصحتمند

مسعود متعلم مکتب سید جمال الدین دو ستدار مجله دکمکیانوانیس

محمد عارف متعلم صنف ششم مکتب جمال مینه دوستدارمجله

محمد قسیم متعلم صنف ششم مکتب تجربوی دارالمعلمین ، همکار جدیدما

قیس پسر باهوش و صحتمند یکه برای شامل شدن بمکتب آمادگی میگیرد.

احمد جاوید طهماس و شهلا طهماس دو ستداران دکمکیانو انیس